



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

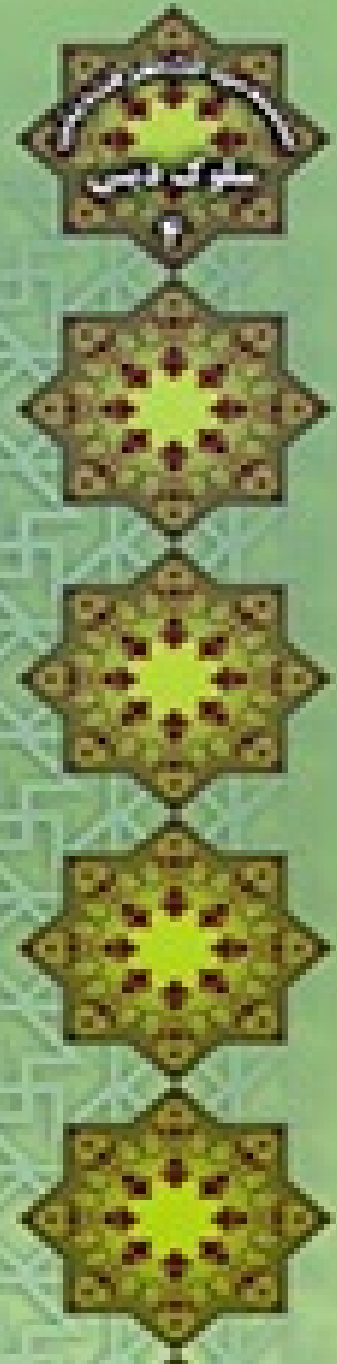
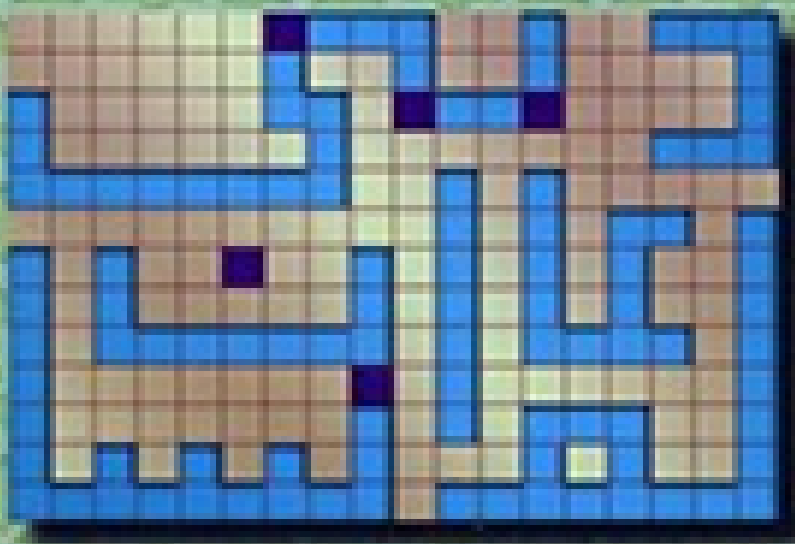
گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

عالم انسان دینی



مصطفیٰ علیہ السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عالم انسان دینی

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	عالم انسان دینی
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	مقدمه
۱۵	عالم انسان دینی
۱۵	اشاره
۱۷	معنی «عالم»
۱۹	عبور از ماهیات
۲۲	ارتباط جنبه ی وحدانی انسان با أحد
۲۶	عالم دینی و واردشدن در بقای خود
۲۸	به سربردن با «وجود»
۳۰	بودن متصل به مقصد
۳۳	دستورات دینی و عالم دینی
۳۶	عالم دینی و کشف جایگاه احکام الهی
۳۹	عبادات؛ عامل ورود به عالم وحدت
۴۱	وقتی انسان جای خود را گم کرد
۴۵	معنی آرامش با خدا
۴۷	نجات از نیستی ها
۵۰	فرهنگ غربی و بی عالمی
۵۵	فرهنگ غفلت از درون
۵۸	آثار بی عالمی نسل امروز
۶۱	نظر به انسان های معصوم؛ عامل ورود به «عالم دینی»

- ۶۵ تفاوت برخورد انسان دینی و انسان مدرن با طبیعت
- ۶۷ بی وطنی بشر مدرن
- ۷۰ بحران امیال
- ۷۳ عالم غیر دینی و آینده ای تخریب شده
- ۷۷ طبیعت؛ منظر جمال الهی
- ۷۸ ارتباط
- ۸۰ عالم دینی و مشخصات آن
- ۸۰ اشاره
- ۸۴ معنی بازگشت به خود
- ۸۸ زندگی در وطن مألوف
- ۸۹ در چه عالمی زندگی می کنیم؟
- ۹۲ چگونگی زندگی در عالم دینی
- ۹۵ تفاوت حوزه با دانشگاه
- ۹۷ گذر از چیستی به سوی هستی
- ۱۰۱ منابع
- ۱۰۶ درباره مرکز

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : عالم انسان دینی / اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۹۲ ص.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۱۶-۱

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۹۰]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : خودشناسی -- جنبه های مذهبی

موضوع : خودشناسی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع : خدا و انسان

موضوع : انسان (دین)

رده بندی کنگره : BP۲۵۰/ط۲۴ع ۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۰۳۳۰۷

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

عالم انسان دینی

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

مقدمه. ۷

عالم انسان دینی.. ۹

معنی «عالم» ۱۱

عبور از ماهیات... ۱۳

ارتباط جنبه ی وحدانی انسان با احد.. ۱۶

عالم دینی و واردشدن در بقای خود. ۱۹

به سربردن با «وجود» ۲۱

بودن متصل به مقصد... ۲۳

دستورات دینی و عالم دینی.. ۲۵

عالم دینی و کشف جایگاه احکام الهی.. ۲۸

عبادات؛ عامل ورود به عالم وحدت... ۳۱

وقتی انسان جای خود را گم کرد. ۳۳

معنی آرامش با خدا ۳۶

نجات از نیستی ها ۳۸

ص: ۵

فرهنگ غربی و بی‌عالمی.. ۴۱

فرهنگ غفلت از درون.. ۴۵

آثار بی‌عالمی نسل امروز. ۴۸

نظر به انسان‌های معصوم؛ عامل ورود به «عالم دینی» ۵۱

تفاوت برخورد انسان دینی و انسان مدرن با طبیعت... ۵۴

بی‌وطنی بشر مدرن.. ۵۶

بحران امید.. ۵۹

عالم غیر دینی و آینده‌ای تخریب شده. ۶۲

طبیعت؛ منظر جمال الهی.. ۶۶

ارتباط.. ۶۷

عالم دینی و مشخصات آن. ۶۹

معنی بازگشت به خود. ۷۳

زندگی در وطن مألوف... ۷۷

در چه عالمی زندگی می‌کنیم؟ ۷۸

چگونگی زندگی در عالم دینی.. ۸۱

تفاوت حوزه با دانشگاه. ۸۴

گذر از چیستی به سوی هستی.. ۸۶

ص: ۶

وقتی می بینیم بشر امروز از روزگار خود به تنگ آمده و به دنبال گمشده ای است تا از این عسرت به در آید، آیا نباید از خود پرسید آن گمشده چه چیزی است که در اوج رفاه، باز فقدان آن را احساس می کند؟

وقتی انسان برای خود عرصه ای بیش از آن چه مدرنیته در جلو او می گذارد می طلبد، و احساس می کند در دنیای مدرن شأن حقیقی او فراموش شده، و در بین انبوه انسان ها، انسان های تبدیل شده به توده و بیگانه از هم، که در برهوت زندگی سرگردان شده اند، هیچ کس به هیچ کس گوش نمی دهد، حال چه باید کرد؟

وقتی دردی ناپیدا ولی آزاردهنده بشر را احاطه کند و بشر در توجه متفکرانه به آن ناتوان باشد، چه چیز پیش می آید؟ سرگردان و بی دفاع، هرچه می خواهد از آن درد ناپیدا فرار کند، به آن نزدیک تر می شود. اگر

راه برون رفت از این سرگردانی جستجو نشود ما با چه بشری روبه رو خواهیم بود؟

وقتی انسان ها از نیستان وجود خود دور افتاده اند و هیچ کس از درون هیچ کس ناله ی فراق و دوری از نیستان را نمی شنود، و هرکس از «ظنّ خود شد یار من» و هیچ چشم و گوش را آن نور نیست که ناله ی نی را به آتش عشق اشتیاق به نیستان تعبیر کند، چه باید کرد؟

وقتی انسان ها دیگر عزمِ عزیمت به عالم قدس را از دست داده اند و هیچ کس از «حقیقت» سؤال نمی کند و عهد با خدای متعالی فراموش شده و بشر خود را با آنچه فرهنگ مدرنیته به او پیشنهاد می کند، تعریف می کند، کار به کجا می انجامد؟

این پرسش ها، پرسش های معمولی نیست، پرسش هایی است که تاریخ هرکس را مورد سؤال قرار می دهد و ارتباط او را با خود و سایر موجودات معلوم می کند. پرسش از یک عصر است ولی نه برای هماهنگی با آنچه می گذرد، بلکه برای توجه به افقی که باید بدان نگریست و از پریشانی تفکر رها شد.

«عالم انسان دینی» که در این کتاب مورد بحث قرار می گیرد، عالمی است که ما را متوجه اُنس با حقیقت می کند و زیبایی را که در به سربردن با آن عالم ظاهر می شود، می نمایاند، و نه تنها ریشه ی بحران بی هویتی بشر مدرن را می شناساند، بلکه راه برون رفت از آن را نیز متذکر می شود، تا هرکس عزمِ عزیمت داشت بتواند قدمی جلو بگذارد.

گروه فرهنگی المیزان

عالم انسان دینی

اشاره

ص: ۹

بحثی که بناست خدمتتان عرض کنم تحت عنوان «عالم انسان دینی» از بحث هایی است که آرزو دارم بتوانم به صورتی مطلوب بر زبان آورم، زیرا ریشه ی فهم بسیاری از دستورات دینی در درک عالم دین است. این بحث؛ بحثی نیست که بتوان با شواهد محسوس آن را ارائه کرد زیرا جنبه ی اطلاع دهی ندارد و به همین جهت ممکن است فهم آن قدری مشکل باشد. امیدوارم که الفاظ بنده بتوانند آن معانی را در ضمیر شما ایجاد کند. آری؛ امیدم به خداوند تعالی است که خود او آنچه حق است را از طریق زمینه قراردادن این الفاظ به قلب شما جاری نماید، چون موضوع مورد بحث با گشایشی که در افق جان عزیزان باید گشوده شود، ظاهر می گردد. به نظر خودمان این بحث یک نوع ظلمات زدایی از تفکر است تا انسان بتواند به «وجود» فکر کند و از آن طریق وارد ساحت تفکر حقیقی بگردد.

معنی «عالم»

اولین مشکل ما تعریف «عالم» است. چون نمی توان عالم را که حالتی است برای انسان که به نحوی در آن قرار دارد، تعریف کرد، همین طور که شما نمی توانید عالم ماده را تعریف کنید. آری؛ ماده را تعریف می کنید

ولی عالم ماده که ماده نیست، یک مرتبه از وجود است، که بدن ما در آن قرار دارد. در هر حال با تبیین عالم دینی إن شاء الله «عالم» هم تبیین می شود.

مردمان همواره عالمی دارند که جهت کلی اعمال و رفتار و گفتارشان بر اساس آن عالم است و لذا هر کس در عالمی که برای خود انتخاب کرده است به سر می برد و ایده ال های خود را در آن جستجو می کند. البته گاهی این عالم یک عالم خیالی و وهمی و باطل است و گاهی این عالم یک عالم واقعی است. مشکل در این جاست که باطل بودن عالم وهمی به راحتی برای انسان پیدا نیست. مثل کسی که دستش زخم است ولی چون آن دست کرخ و بی حس شده، درد آن را نمی فهمد ولی بی حس بودن دست و احساس درد نکردن، دلیل بر زخم نبودن آن نیست. کسی که در عالم کبر به سر می برد و خود را بدون دلیل برتر از بقیه می داند و در پوچی ها حرکت می کند، بدون آن که دروغ بودن کبر خود را بفهمد در آن عالم واقع است.

به طور کلی دو نوع عالم داریم یکی عالم واقعی و دیگری عالم وهمی و پوچ و دروغین.

اولین نکته ای که باید روشن شود این که عالم دینی یک عالم واقعی است، چون انسان در زندگی دینی، به جنبه ی واحد عالم نظر می کند. در فلسفه روشن شده که هر جا پای وحدت به میان است، پای وجود در میان

و چون هر انسانی که عالمش عالم دین است به جنبه ی اَحد یا به وجه واحد عالم نظر دارد، پس در وَهم به سر نمی برد. جنبه ی واحد عالم همان جنبه ی حق آن است که همان جنبه ی وجودی و واقعی آن است. چون «حق» یعنی چیزی که واقع است و دروغ نیست.

عبور از ماهیات

عالم داشتن به معنی واقعی آن، وقتی است که انسان از «ماهیات» (۲) عبور کرده باشد و با «وجود» مرتبط باشد. به سربردن با «وجود»، به سربردن با جنبه ی وحدانی و پایدار هر چیزی است و لذا انسان در آن حال اسیر کثرت ها و سرگردانی ها نخواهد بود. و چون خداوند وجود مطلق است به یک اعتبار می توان گفت تنها انسان های موحد انسان های عالم دار هستند، بقیه ممکن است در توهم خود برای خود عالمی ساخته باشند ولی عالم آن ها نظر به واقعیت ندارد و لذا به جای آن که عالم آن ها، آن ها را حفظ کند، آن ها باید عالم خود را حفظ نمایند.

پس انسان در عالم دینی و در حیات توحیدی اولاً: به جنبه ی واقعی عالم نظر دارد و هر حادثه و کثرتی را متصل به حقیقت وحدانی عالم

ص: ۱۳

۱- همین که وجود هر موجودی از حضرت اَحد ریشه می گیرد، پس حضرت اَحد، وجود وجودها است و هر کس به هر اندازه به حضرت اَحد نزدیک شود به همان اندازه از وَهم و خیال به سوی حقیقت و وجود سیر کرده است.

۲- در فلسفه «ماهیات به چیستی شیئی تعبیر می شود. به عبارت دیگر نظر به کثرت ها بدون سیر به جنبه ی وحدانی آن ها که همان وجود است، یک نحوه ماهیت گرایی است.

می بیند و معتقد است «... وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا...» (۱).

هیچ برگی فرو نمی افتد مگر به اذن و علم الهی. ثانیاً: به کمک جنبه ی فطری و وحدانی خود به جنبه ی واقعی عالم نظر می نماید. زیرا هر انسانی یک جنبه ی وحدت گرا دارد و یک جنبه ی کثرت گرا. کشش های غریزی جنبه ی کثرت گرای انسان هستند و به کثرات عالم نظر دارند. مثل این که امروز غذائی را با میل می خورید و فردا دوباره همان غذا را می خورید و می بینید اثر غذای قبلی موجود نیست، یعنی آن غذا خوردن قبلی به عنوان سرمایه برای ما نماند تا با غذا خوردن بعدی متحد شود، در صورتی که عالم دینی و جنبه ی وحدانی ما این طور نیست. بلکه هر چقدر از طریق تزکیه و انصراف از دنیا، به عالم غیب وصل شویم حالت قبلی مقدمه ای برای اتصال به مرتبه ی بعدی می شود، مگر این که انسان در عین انجام عبادات، عالمش عالم دینی نباشد که در این حالت اعمال دینی اش در حالت کثرت اولیه باقی می ماند، مثل وقتی که انسان نماز می خواند ولی چون با قلب خود در صحنه ی عبادتش نیست در آن صورت آن نماز سرمایه ی جانش نمی شود.

اگر کسی وارد عالم دین نشود - دین دار باشد ولی عالم دینی نداشته باشد- و به جنبه های وحدت خودش و وحدت عالم نظر نداشته باشد، این آدم عالمش عالم دینی نیست و در زندگی چیزی به دست نمی آورد و راهی به سوی عالم بقاء برایش گشوده نمی شود، ممکن است گناه نکند ولی وارد محفل وحدت نمی شود و در حالت بقاء قرار نمی گیرد و استقرار

ص: ۱۴

شخصیت پیدا نمی کند. شاید ملاحظه فرموده اید مسلمانانی را که در انجام عبادات بسیار تلاش می کنند، نماز می خوانند و به جلسات دعا هم می روند و ... ولی با این همه احساس یک بقای برتر، یعنی بقای بر بقاء، و استحکام بر استحکام ندارند. علتش آن است که وارد عالم دینی نشده اند. حرف ما در این بحث این است که چرا بعضی ها به بلا و آفتِ بی عالمی دچار می شوند. مولوی می گوید:

گر

نه موش دزد در آنبان ماست

گندم

اعمال چل ساله کجاست

این یک سؤال اساسی است که چرا در انبان چهل سال عبادتِ بعضی از ما چیزی که حکایت از اتصال ما به عالم غیب بکند، نیست؟! اگر چنین احساسی داشتیم باید بدانیم این همان بی عالمی است، نه بی دینی. طوری با خودمان و عباداتمان برخورد کرده ایم که احساسِ وجودی برتر در خود نداریم، حس می کنیم هنوز هم مثل همان روز اول عبادت می کنیم.

انسان اگر پس از سال ها زندگی دینی هنوز در بی عالمی به سر می برد، نشان از آن است که ضرر کرده و سرمایه ای که باید به دست می آورد را به دست نیاورده است. یکی از علت های بی عالمی ما در ذات فرهنگِ مدرنیته نهفته است که در سیصدساله ی اخیر، ما و بسیاری از جوامع دنیا را گرفتار خود کرده است. مدرنیته با توجه بیش از حد به کثرت و غفلت از عالم قدس راه ارتباط با عالم بقاء را از منظر انسان ها زدوده است. زیرا هرچقدر انسان به جنبه ی واحد عالم نظر کند، در جنبه ی واحد خود محقق می شود و به اصل خود که جنبه ی وحدانی و ملکوتی او است دست می یابد، و به عبارت دیگر به جنبه ی «وجودی» خود که عین عالم داری

ص: ۱۵

است وارد می شود. و برعکس، هر چه انسان گرفتار کثرت شود به جنبه ی تغییر و ناپایداری عالم گرفتار می شود.

اگر به تاریخ توحیدی مؤمنین قرون گذشته نظر کنید می بینید وضع روحی جامعه این چنین که وضع روحی ما است، نبوده است. بشریت با انقطاع از عالم قدس و عالم بقاء، سیصد سال است که عالم دینی اش را از دست داده است و اگر نتواند مشکل خود را درست بشناسد و ریشه یابی کند در بی عالمی شدیدی فرو می افتد و در آن صورت در هیچ چیزی از خود نمی تواند باقی بماند.

موش

در انبان ما رخنه زده

وز

فن اش انبان ما کم آمده

ارتباط جنبه ی وحدانی انسان با احد

عالم دینی دو وجه دارد، یکی وجه شخص دین دار که وجه وحدت جان دین دار او یعنی قلب او است، یکی هم وجه معبود او یعنی احد است. خدا فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»؛ ای پیامبر! بگو معبود شما احد است، یعنی در دینداری باید نظر خود را به وجه وحدت محضه ی حقه ی حقیقه عالم بیندازید، تا جنبه ی وحدانی شما برای شما محفوظ بماند. وقتی طرف مقابل وحدت، یعنی کثرت را درست بشناسیم می فهمیم چگونه با فرورفتن در کثرت ها از عالم حقیقی خود محروم می شویم و در بی عالمی فرو می افتیم. وجه کثرت عالم همان ماهیات و جنبه ی عدمی عالم است که موجب هیچ استقراری نیست، هر ماهیتی غیر دیگری است، به هر کدام دل بندیم از دیگری محروم شده ایم و لذا جنبه ی کثرت امیال و هوس های ما

ص: ۱۶

را جواب می دهد. به عنوان مثال فرش یک شیء است که میل شما به آن می افتد و قوه ی وهمیه با آن مانوس می شود و پس از مدتی فرشی دیگر می طلبد تا بتواند آن انس را نگه دارد. هیچ وقت فطرت شما به فرش و انواع آن میل پیدا نمی کند. چون فطرت جنبه ی وحدت انسان است و می خواهد با وحدت عالم مانوس باشد. حتماً عنایت دارید که جنبه ی وحدت هر کس؛ جنبه ی وجودی او است و همان «مَن» یا نفس ناطقه ی اوست. هر کس به هر اندازه که از غرایز خود عبور کرده باشد و به نفس ناطقه ی خود رسیده باشد، در عالم وجود و بقاء وارد شده است، در حالی که غرایز به جنبه ی کثرت گرای انسان یعنی وهمیه نظر دارند که جدای از جنبه ی وجودی اوست و عملاً او را گرفتار عدم می کنند. هر چقدر گرایش به کثرت در منظر انسان بیشتر شد عملاً او به عدم نزدیک تر شده است، در حالی که در عدم هیچ استقراری نیست.

خدا که اَحَد است، عین وجود است و وجود همه ی موجودات نیز از اوست. عالم ماده که از نظر درجه ی وجودی در پایین ترین درجه قرار دارد و نسبت به وجود مطلق یا حضرت احد در نهایت بُعد است، در نهایت کثرت است. به قول علامه طباطبایی «رحمه الله علیه»؛ «عَيْدَمٌ مَا» است یعنی یک قدم بیشتر با عدم محض فاصله ندارد و به همین جهت در ذات خود عین حرکت و عدم استقرار است. پس هر چه به وحدت نزدیک شویم به اَحَد یعنی وجود مطلق که عین بقاء است، نزدیک شده ایم، و هر چه به کثرت نزدیک شویم به عدم که عین بی قراری و عدم استقرار است، نزدیک شده ایم و در حقیقت از این طریق بی عالم شده ایم. نکته ی مهم

همین جاست که انسانِ بی عالم، در عدم و نیستی به سر می برد ولی چون گرفتار و هم خود می باشد نیستی ها را هستی می پندارد و بی عالمی را برای خود عالم حساب کرده است.

اگر ما بتوانیم به این نکته ی مهم به خوبی توجه کنیم که اگر کسی جنبه ی وحدتش را به جنبه ی وحدت محضه ی عالم متصل نمود، در واقع از نیستی به هستی آمده و تولدی جدید یافته و از بی عالمی به عالم داری سفر کرده است، درک بقیه ی مطالب به خوبی امکان دارد. به گفته ی حافظ:

رهرو

منزل عشقیم و ز سر حدّ عدم

تا

به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

وقتی دل با عشقِ به معبود از کثرت ها کنده شد، عملاً از سر حدّ عدم عبور کرده و به اقلیم وجود راه یافته است. به ما گفته اند:

اسرار

طریقت نشود حل به سؤال

نی

نیز به درباختن حشمت و مال

تا

دیده و دل خون نکنی پنجه سال

از

قال تو را ره نمایند به حال

باید با دل برکندن از کثرتِ و هم پسند، بتوان به مقام بقاء یا «حال» رسید، چون «مقام حال» نه بودن در گذشته است، که رفته، و نه بودن در آینده است که نیامده، بلکه بودن در هم اکنون است.

وقتی متوجه شدیم جنبه ی کثرت عالم، جنبه ی نیستی آن است که و هم آن را به عنوان هستی می دانند، و جنبه ی وحدت

عالم، حقیقتاً جنبه ی هستی آن است و جنبه ی هستی عالم متصل به هستِ خداست، می فهمیم اگر کسی به غیر خدا دل بست
به کثرت و نیستی دل بسته است، که عین بی عالمی و اضطراب است. اگر کسی به فرش دل بست به جنبه ی نیستی

ص: ۱۸

عالم دل بسته است، چون فرش بودن فرش اعتباری است، هر اعتباری هم نسبت است، نسبت هم واقعیت ندارد، پس به عدم دل بسته است. مثلاً سقف یک اتاق نسبت به شما بالا است، حالا اگر رفتید روی سقف ایستادید همان سقف نسبت به شما پائین است. چون بالا بودن و پایین بودن یک نسبت است، ما در خارج از ذهن خود وقتی به سقف اتاق می‌نگریم، یک سقف و یک بالا- بودن نداریم، بالا- بودن را ذهن می‌سازد، نه این که بالا- بودن یک واقعیتی در خارج باشد که ذهن آن را یافته است. پس هر جا پای نسبت در کار است، پای نیستی در کار است. فرش بودن فرش نسبت به نیازهای دنیایی شما است و در نسبت با شما فرش است و نه این که فرش به عنوان فرش، یک مرتبه از وجود باشد و لذا دل بستن به آن، دل بستن به واقعیت نیست، بلکه دل بستنی است و همی به ذهنیات خود.

عالم دینی و وارد شدن در بقای خود

اگر کسی بخواهد خودش باشد و با خود باشد باید جنبه ی وحدتش را به جنبه ی وحدت هستی وصل کند، در آن صورت اولاً؛ عالم پیدا می‌کند. ثانیاً؛ عالمی پیدا می‌کند که خیالی و وهمی نیست. به همین دلیل بود که عرض شد عالم انسان دینی یک عالم واقعی است و طرف مقابلش یعنی عالم انسان غیر دینی، غیر واقعی است. عالم غیر واقعی مثل عالم کبر و عالم رقابت ها و عالم چشم و هم چشمی ها، که عین بی‌عالمی و بی‌استقراری است. زیرا همه ی این ها نسبت است و نسبت، امر عدمی است و دل بستن به امر عدمی، انسان را از عالم واقعی محروم می‌کند، چنین

انسانی از خودِ واقعی و بقای حقیقی محروم است، در حالی که اگر جنبه ی وحدت انسان به جنبه ی وحدت هستی وصل شد به بقای خودش وارد می شود. آری! «به بقای خودش وارد می شود» و این حالت را عالم دینی می گویند. انسان ها بعضی وقت ها در مقام بقاء نیستند، در مقام تزلزل اند، به اصطلاح، شخصیتشان از این شاخه به آن شاخه می پرد، این آدم ها در عالمی هستند که بقاء ندارد، و این همان بی عالمی است. اما انسانی که توانست جنبه ی وحدتش را به جنبه ی وحدت هستی وصل کند به مقام بقای خود وارد می شود و در «وجود» مستقر می گردد، وجودی که سراسرِ عالم جاری است، بدون آن که در ذات خود کثرت داشته باشد، چون خداوند که وجود محض است و هیچ گونه عدمی در او راه ندارد، وحدت محض است، و در مقابل هرجا به اندازه ای که کثرت در صحنه باشد، عدم در صحنه است، و روشن شد و هم است که کثرت ها را به عنوان موجودات مستقل و جدا از وحدت، مورد توجه قرار می دهد. وجود محض که وحدت محض است همان احد است پس احد بقای محض است، بدون هیچ تغییری. استقرار محض از آن خدا است، عالم داشتن یعنی در استقرار قرار گرفتن و این با نظر به وحدت محض ممکن می شود و یک نحوه بقاء و با خودبودن را به همراه می آورد، و عالم داشتن به همین معنی است.

انسانی که وارد عالم بقاء شد دیگر به جای به سر بردن با کثرت ها با «وجود» به سر می برد، به عبارت دیگر وارد عالم وجود می شود. عالم برزخ و عالم کرسی و عالم عرش همه ظهوراتی از عالم وجودند و لذا مقامشان، مقام وحدت است، تفاوت آن ها در شدت و ضعف وجودی آن ها است. انسان هایی که عالم دار هستند در عینی که همه ی آن ها در عالم وجود مستقرند چون وجود دارای شدت و ضعف است، عالم آن ها نیز دارای شدت و ضعف می باشد و گاهی حجاب هایشان ضعیف می شود و در شدت وجودی بیشتری قرار دارد و با مراتب عالی تر وجود متحد می گردد و بعضی مواقع موضوع برعکس می شود.

یکی از خصوصیات عالم بقاء، مقام جامع بودن آن است. در شرایطی که عالم دار شدید گاهی احساس می کنید آینده هم پیش شماست زیرا در مقام وجود، گذشته و آینده معنی نمی دهد و به اندازه ای که از ماهیت به سوی «وجود» سیر کردید، خود را در گذشته و آینده می یابید، در حالی که وقتی با ماهیات به سر می بریم دائم می گوئیم فردا چه کنیم، فردا چه می شود، کسی که فردا فردا می کند هنوز پنجره ای به سوی عالم بقاء بر روی خود باز نکرده است. به قول مولوی:

عمر

من شد فدیة ی فردای من

وای

از این فردای ناپیدای من

هین

مگو فردا، که فرداها گذشت

تا

از این هم نگذرد ایام گشت

اگر در عالم بقاء باشید می یابید که فردا برایتان همین امروز است، پس فردا هم همین امروز است. ممکن است مصداق بعضی از شئن را نبینید

ولی با جنبه‌ی وجودی آن‌ها مرتبط هستید، نه این‌که اهل پیش‌گوئی و پیش‌بینی شوید. عالم داشتن چیز دیگری است، در آن حالت اصلاً انسان به دنبال ماهیات نیست، چه آن ماهیات در حال باشند، چه در آینده. البته کسی که به تمام معنی موحد شود به تمام معنی در عالم بقاء است و لذا گذشته و آینده پیش‌اوست، کافی است به آینده نظر کند، فوراً آینده در منظر او قرار می‌گیرد.

اگر ملاحظه می‌فرمایید امیرالمؤمنین علیه السلام در بالای منبر شروع می‌کنند از آینده سخن بگویند،^(۱)

چون حضرت خودشان را در مقام بقاء و آن‌هم در عالی‌ترین نوع بقاء می‌یابند، فردا هم برایشان امروز می‌شود و این از نتایج مقام بقاست. این حضور، غیر از کار افرادی است که برای پیش‌گوئی از جن و شیطان کمک می‌گیرند.

عالم انسان دینی، عالم جمع است چون در آن حالت انسان از کثرت‌ها رهیده و به خود آمده است. در مقام وحدت، هستی همه چیز در موطن جامعیت مورد نظر قرار می‌گیرد، هرچند این نظر شدت و ضعف دارد. گاهی هستی آن چیز را اجمالاً می‌یابد و گاهی تفصیلاً، گاهی افق‌های دور برایش پیداست، گاهی افق‌های نزدیک. در چنین مقامی هیچ وقت روح انسان گرفتار تزلزل و کثرت نیست، از حادثه‌ها؛ آرام آرام به قاعده‌ها و سنن الهی نظر می‌کند. همان‌طور که قرآن ما را وارد چنین نگاهی می‌کند، یکی از راه‌های قرار گرفتن در عالم بقاء، تدبّر در قرآن است. قرآن اجازه نمی‌دهد شما در ظاهر یک حادثه بمانید نظر شما را به قاعده‌ها

ص: ۲۲

۱- به کتاب «الملاحم و الفتن»، تألیف سیدابن طاووس رجوع شود.

و سنن عالم می اندازد و لذا همین که به عالم قاعده ها و سنن الهی وارد شدید، حالت بقاء پیدا می کنید. اگر عبادات ما و حضور در جلسات دینی عامل ورود به عالم بقاء نباشد، پس از مدتی از آن ها خسته می شویم، چون بهره ی لازم را نبرده ایم.

بودن متصل به مقصد

به انسانی که آرام آرام از حادثه ها عبور کند و به قاعده ها و سنن برسد انسان «حکیم» می گویند، چون از طریق جنبه ی اصیل خود به جنبه ی اصیل و مجرد عالم نظر می کند، چنین کسی از عالم دینی خود بسیار راضی است. این که شنیده اید انسان مؤمن از بودنش خسته نمی شود به خاطر این است که به عالم بقاء وصل شده است و در آنجا خستگی معنی ندارد، با تمام عالم وجود به نحوی مرتبط و متحد است. همین که هست، وصل است. حتی فکر نمی کند تا بیابد، بلکه به قلب خود نظر می کند که عین گستردگی در همه ی عوالم هستی است، می یابد. می گویند حضرت اسماعیل صادق الوعد علیه السلام پنج سال بر سر وعده ی خود ماند. حضرت با کسی وعده کرده بودند که مثلاً من می ایستم تا شما بیائید ولی مدت تعیین نکردند، پنج سال ایستادند تا آمد. چون در شرایطی به سر می برند که بودنشان عین زندگی بود. حالت این پیامبر خدا را با حالت آدم شتاب زده ای که بودنش برایش هیچ ثمری ندارد و دائم می دود تا در غیر خود، بودنش را بیابد، مقایسه کنید. آن حضرت بودنشان؛ عین بقاء و

اتصال است و آن دیگری همواره بودن خود را در ناکجاآباد جستجو می کند.

در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم گفته شده که چند روز سر وعده ایستادند تا طرف آمد. این چه احوالاتی است که یک نفر می تواند این چنین راحت با خودش به سر ببرد و بودنش به خودی خود عین اتصال به مقصد باشد، عباداتش جهت حفظ چنین ارتباط و تفصیل دادن آن اجمال است. انسان به جهت جنبه ی مجرد خود، آنچنان وسعتی می یابد که بودنش در دنیا، همان بقایی است که اهل برزخ و قیامت با سیر از این دنیا می یابند. همه به دنبال کمال مطلق اند و لذا تلاش می کنند به کمال مطلق نزدیک شوند، غافل از این که با وسعت دادن خود در مقام اُنس با کمال مطلق قرار می گیرند.

خبر

داری که سیاحان افلاک

چرا

گردند گرد محور خاک

چه

می جویند از این منزل بریدن

چه

می خواهند از این محمل کشیدن

همه

هستند سرگردان چو پرگار

پدید

آرنده ی خود را طلبکار

آری همه به دنبال خدا هستند، حالا اگر کسی به خدا رسید بعد از خدا دنبال چه چیزی است؟ گفت:

چون

رسی بر بام های آسمان

کسی که با عالم و با خود رابطه‌ی «وجودی» پیدا کرد، همواره در کنار مقصد خود قرار دارد.

در صدساله‌ی اخیر از حیات دینی که منجر به بقاء و آرامش می‌شد، فاصله گرفتیم. بیماری شتاب و عجله و بی‌حوصله‌گی،
بیماری انسان

غرب زده است، غربی که رابطه ی خود را با عالم قدس و عالم بقاء بُرید، پیشرفته ی پس رفته است، این همان است که گفت:

از

دست بوس، میل به پابوس کرده ام

خاکم

به سر ترقی معکوس کرده ام

دستورات دینی و عالم دینی

کسی که توانست آرام آرام به عالم بقاء و به عالم دینی دست پیدا کند، اولاً: از عالمی که فرهنگ غربی برای بشر آورده بسیار ناراضی است. ثانیاً: تمام تلاش او این است که در فضای مدرنیته باز عالم دینی خود را حفظ کند. اگر به او می گویند باید در عبادات خود حضور قلب داشته باشی، احسان به والدین و صلح و رحم و ... انجام دهی، بدون هیچ مقاومتی می پذیرد، چون می داند که در ازای این دستورات چه چیزی را به دست می آورد و چه چیزی را حفظ می کند. کسی که توانست عالم دینی را بشناسد آنقدر از آن لذت می برد که انجام دستورات دینی برای حفظ آن عالم برایش بسیار راحت است، چون به کمک آن دستورات، عالمی که عین بقاء و اتصال به ثابتات هستی است، حفظ می شود.

دستورات دینی دو نتیجه دارد. یکی این که انسان را وارد عالم دینی می کند، دیگر این که آن عالم را برای او حفظ می نماید و رشد می دهد. وقتی دین می فرماید حجاب را رعایت کنید، به جهت آن است که رعایت حجاب، انسان را وارد عالمی می کند که در اثر آن از کثرت ها و نمودهای بیرونی به عالم وحدت و ثبات سیر می کند، و آنچنان آن عالم برای انسان ارزنده است که تحمل هرسختی برای حفظ آن شیرین است، در هوای

گرم تابستان به راحتی حجاب را رعایت می کند، چون می خواهد در عالم عفاف بماند، در حالی که وقتی انسان عالم دینی ندارد، رعایت حجاب برایش پر زحمت می شود.

به ما دستور می دهند در نماز جمعه حاضر شوید. حقیقت و باطن روز جمعه مقام جمع است، مقام جمع همان مقام بقاء است. نماز جمعه نمود بیرونی مقام جمع است و با حاضر شدن در نماز جمعه، امکان ورود در عالم دینی راحت تر فراهم می شود. نماز جمعه از جهتی نزدیکی به عالم حشر و ورود به عالم قیامت و مقام لقاء الهی است، حال وقتی کسی نقش نماز جمعه را در وارد شدن به عالم دینی می داند نه تنها رفتن به نماز جمعه برایش سخت نیست بلکه تلاش می کند آن را برای خود حفظ کند. ولی مسلمانی که عالم دینی را نمی شناسد می گوید خطبه های نماز جمعه را از رادیو گوش می دهد و یک نمازی هم خودم می خوانم.

از آن جایی که کثرت مقابل وحدت است و جنبه ی عدمی عالم است، هر چه ما به جنبه ی کثرت عالم نزدیک شویم، به جنبه ی عدمی خود نزدیک شده ایم. جنبه ای که اولاً: بی محتواست، ثانیاً: برای جان ما نارضایتی می آورد.

اگر امروزه می بینید که بسیاری از مردم بودنشان برایشان خسته کننده شده و برای آزاد شدن از آن به کثرت ها و تغییر و دگرگونی ها رجوع می کنند، به این سبب است که علت مشکل را نمی دانند، در نتیجه می خواهند مشکلات کثرت را با کثرت رفع کنند و با این کار مشکل را عمیق تر می کنند. «ایوان ایلپیچ» در کتاب «عدالت و سرعت» می گوید: «از

طریق سرعت های افراطی، بی عدالتی ایجاد شد و حالا می خواهند با ایجاد سرعت های زیادتر این بی عدالتی را جبران کنند»، یعنی با تشدید علت درد در صدد رفع درداند. سرعت های غیر طبیعی نمود کثرت و جدایی از وحدت است، و لذا منجر به بی عدالتی بیشتر می شود. آنچه منجر به عدالت می شود نزدیکی به احد است.

کسانی که علت بی محتوایی زندگی را نمی دانند و نیز نمی دانند چرا نمی توانند خود را بپذیرند، با تغییر شرایط، بدون تغییر رویکرد به سوی احد، می خواهند مشکل را حل کنند و چنین چیزی امکان ندارد.

انسان معلّق، انسانی است که به حقیقت وجود وصل نیست. در زندگی در بلا تکلیفی به سر می برد. در مورد این انسان گفته اند؛ انسان بلا تکلیف آنقدر از بلا تکلیفی ناراضی است که به راحتی عنان خود را به دست شیطان می دهد. در همین راستا می توان زندگی بعضی از روشنفکران از دین بریده را تحلیل کرد که چگونه پس از مدتی عنان خود را به دشمن خود می سپارند تا او - در شرایط بریدن از تکالیف الهی - تکلیف آن ها را تعیین کند و این است که به راحتی خود را به آمریکائی که تا دیروز بر ضد او شعار می دادند وصل می کنند، چون می خواهند بدون آن که ریشه ی این بلا تکلیفی را تحلیل کنند از آن فرار نمایند، حتی به قیمت پذیرش تکلیفی که شیطان برای آن ها تعیین می کند.

وقتی انسان به وجود مطلق یعنی احد متصل نشود، عدم همواره در او رسوخ می کند و خود حقیقی او را از او می گیرد، در چنین شرایطی انسان

طوری بی خود می شود که دیگر نمی تواند به خود وفادار باشد، چون خودی برایش نمانده است.

عرض شد؛ انسانی که به عالم دینی وارد نشود، نمی تواند از بودن خود راضی باشد و لذا نمی تواند با رضایت کامل با خود خلوت کند و در تنهایی با خود احساس رضایت نمی کند. عکس این حالت را در شرح حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ببینید که حضرت وقتی با مردم بودند بسیار خوش رو بودند ولی خودشان را از مردم می پاییدند و خیلی با مردم قاطبی نمی شدند و عموماً خلوت خود را حفظ می کردند. در عصر حاضر حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» را داشتیم که عموماً در سه ماه رجب و شعبان و رمضان کلیه ی روابط خود را با بیرون قطع می نمودند به طوری که حتی دولت مردان نمی توانستند با ایشان ارتباط برقرار کنند. و انصافاً با همین خلوت ها بود که وظیفه ی اجتماعی خود را به نحو احسن به نتیجه رساندند و در بزرگ ترین وظیفه ای که به عهده شان بود، یعنی احیاء انسانیت قرن معاصر، موفق شدند.

عالم دینی و کشف جایگاه احکام الهی

اگر کسی عالمش؛ عالم دین گشت و متوجه شد انسان در عالم دین به وحدتِ شخصیت و مقام جمع روحی دست می یابد و یک نوع بقاء و استقرار در قلب او ظاهر می شود، دغدغه هایش نیز بر اساس عالم خاصی که دارد، جهت دار می شود. می داند چه کار باید بکند و چه کاری باید نکند. انسانی که به معنی واقعی کلمه عالم ندارد نمی داند چه کار باید

بکند، چون در جستجوی چیزی نیست، لذا هر کاری که به ذهنش رسید انجام می دهد و به اصطلاح، زندگی اش هر دم به کاری می شود. ولی کسی که عالم دینی دارد، می داند چه چیزی او را از عالمش بیرون می آورد و چه چیزی باعث استقرار و استحکام او در عالمش می شود. نقل می کنند شخصی در مجلس آیت الله ملکی تبریزی «رحمه الله علیه» غیبت کرده بود، پس از آن آقا سریعاً جلسه را ترک کرده و بعدها فرموده بودند غیبت فلانی، من را چهل روز به زحمت انداخت. چرا؟ چون ایشان در اثر آن غیبت در جان خود آن حالت بقاء را مکدر یافتند. آری وقتی انسان عالم داشته باشد هم زشتی گناه را احساس می کند و هم از آن متنفر است. در همین رابطه بود که عرض کردم کسی که عالم دینی پیدا کرد به راحتی فرهنگ های منحرف را می شناسد و به همین جهت علماء ما هرگز تن به فرهنگ مدرنیته ندادند، چون متوجه می شدند چگونه فرهنگ مدرنیته حتی اگر هیچ فسادى را اشاعه ندهد، روح آن فرهنگ بی عالمی است و عامل نابودکننده ی عالم دینی است.

از این نکته نیز غفلت نفرمایید که بدون وارد شدن در عالم دینی نمی توان جایگاه بسیاری از احکام دین را درست درک کرد. صدها کتاب و نوشته هم که مطالعه کنید بدون ورود به عالم دینی، آن نتیجه ای که می خواهید نمی گیرید. با مطالعه ی کتاب ها اطلاعاتی از دین پیدا کرده اید اما آن احساس حقیقی و درک حضوری که باید حاصل آید، پیش نمی آید. یکی از مشکلات امروز دنیا در رابطه با فهم دین همین است که می خواهد چیزی را بفهمد که فهم آن نیاز به یک نحو حضور و شهود

دارد. به اصطلاح می‌خواهد بدون این که در عالم دینی بازی‌گری کند به تماشاگری صّرف پردازد و احساس بازی‌گران آن عالم را بفهمد. حالا حساب کنید چنین افرادی در قضاوت‌های خود نسبت به دین چه اندازه به خطا می‌افتند، در کتاب‌های قطورشان چقدر بیراهه اظهار نظر می‌کنند. شما مطمئن باشید مستشرقین که با نگاه ناظر - و نه عامل - در مورد دین و دین‌داری و حیات مؤمنین اظهار نظر می‌کنند، حتی یک حرف از دین را نمی‌فهمند، چه رسد بخواهند نظر بدهند. همین‌طور است دینی که در دانشگاه‌های ما آموزش داده می‌شود، این آموزش‌ها بیشتر در فضای ناظر و تماشاگری است و در سیر جوانان ما به سوی عالم دینی ناتوان است. از آن ضعیف‌تر دینی است که تلویزیون تبلیغ می‌کند، در عین‌القاء تذکرات دینی و دادن اطلاعات دینی، در وارد کردن مخاطبین به عالم دینی خود بسیار ناتوان است. دین را باید از علمای بالله که خود در عالم دینی به سر می‌برند، اخذ کرد، آن هم در فضایی خاص که آن فضا را در مسجد و حرم می‌توان یافت.

یکی از چیزهایی که عالم دینی را برای انسان محقق می‌کند و آن را برای انسان حفظ می‌نماید نظر به «عالم دینی» است. آری؛ توجه به حضور دینی خود «عالم ساز» است. یکی دیگر از عوامل ایجاد و حفظ عالم دینی عبادت است. از نحوه‌ی عباداتی که به ما دستور داده اند روشن می‌شود که هدف از انجام آن‌ها ورود به عالم دینی بوده است، لذا ملاحظه می‌فرمایید که تکرار عبادات به شما اطلاعات جدید نمی‌دهد بلکه حضور شما را در عالم دینی استحکام می‌بخشد. اینجاست که باز باید تأکید کنم اگر کسی

نخواهد وارد عالم دینی شود عبادات برای او تأثیر و نقش آنچنانی نخواهد داشت.

عبادات؛ عامل ورود به عالم وحدت

انجام عبادات و تکرار آن ها باعث می شود که نظر انسان از عالم کثرت عبور کند و وارد عالم وحدت شود، در این حالت است که می یابد به واقع ورود به عالم دینی معجزه می کند چون در مقابل خود با حقیقت روبه رو می گردد، و جایگاه «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» ظاهر می شود. شما ناخودآگاه همین که با نیت «عبادت» به نماز ایستادید به راحتی با همان نیت نماز می خوانید، اما نزدیک به محال است بتوانید به همان صورتی که از طریق نماز وارد عالم دینی می شوید، وارد بازی فوتبال شوید. در نمازی که به نیت عبادت انجام می دهید چون جنبه ی وحدت خود را به صحنه آورده اید و به جنبه ی وحدت هستی نظر می کنید می توانید به معنی خاص حضور قلب، حضور قلب داشته باشید. هر وقت هم که حضور قلبتان کم باشد به عنوان یک نقص، خلأ آن را احساس می کنید و غصه می خورید، وجود این غصه، احساس دوری از عالمی است که آن را می شناسید و الآن احساس می کنید مقداری از آن را از دست داده اید.

با مقدماتی که عرض شد می فهمید چرا عالم دینی یک عالم حقیقی است و باید تلاش کرد به آن عالم وارد شد و خود را در آن مستحکم کرد، تا کم کم با سیر از کثرت به وحدت، جنبه ی وحدت ما تقویت شود

و کثرت ها و وسوسه ها و غفلت ها، قدرت خود را از دست بدهند و بتوان همواره به آن عالم «توجه» و «نظر» داشت.

جنس روح مجرد است و موجود مجرد جا و مکان ندارد. اما به آنچه تعلق قلبی دارد، «توجه» می کند و خود را در آن جا احساس می کند. در حالت خواب یا هنگامی که هیپنوتیزم می شوید به هر جا که توجه کنید همان جا می روید، و به عبارت دقیق تر خود را در آن جا می یابید. روح انسان وسعت بی نهایت دارد و محدود به جای خاصی نیست، ولی هر جا که نظر کند خود را همان جا می یابد. به یک اعتبار جای نفس انسان همان جایی است که آن جا نظر می کند. نفس انسان سیر مکانی ندارد، سیر آن همان نظر و توجه است. شما اگر خداوند را بشناسید در همان حد که به خداوند توجه و نظر بکنید، سیر کرده اید و در روح خود به خداوند نزدیک شده اید.

این نکته یکی از رازهای نفس ناطقه ی انسان است که به هرچه نظر کند خود را در آن جا حاضر می یابد. کسی که به تن خود نظر کرد خود را در تن و محدود به تن احساس می کند. در حالی که در ذات خود، خودش، خودش است و محدود به تن هم نیست ولی چون نظر به تن کرده است خود را محدود به تن می یابد. چون نفس انسان مجرد است در همین رابطه برای این که به عالم وحدت و عالم غیب سیر کند کافی است با انصراف از کثرات، به آن عالم توجه و نظر کند. عمده، توجه و سیر ممتد به عالم غیب است که قرار در آن عالم را برای نفس پایدار می کند. تکرار عقاید الهی، با عبادات ممتد و مستمر، موجب سیر می شود، و

حضور در عالم ایمانی را شدت می بخشد. وقتی انسان می گوید «یا نورُ یا قُدوس» به شرط این که انسان به این اسماء الهی معرفت داشته باشد، با تکرار این اسماء و نظر به آن ها روح سیر می کند. سیر روح یکی از توانایی های مهم آن است. این که می گویند بعضی از اذکار را تکرار کنید، به معنای درجا زدن نیست، در حقیقت با تکرار اسماء الهی سیر روح شدت می گیرد و قریبش به خداوند شدیدتر می شود. چون جنس روح، جنس «وجود» است و وجود شدت و ضعف دارد، پس روح انسان هم شدت و ضعف دارد، با توجه به چنین استعدادی است که اگر انسان در عالم دینی مستقر باشد تکرار اسماء الهی غوغا می کند، به شرطی که آن عالم را و جایگاه آن اسماء را درست بشناسیم.

وقتی انسان جای خود را گم کرد

در عالم دینی همه چیز معنای واقعی خود را دارد. همه ی چون و چراهایی که برای انسان در عمل به دستورات الهی پیش می آید به این علت است که جای آن ها را نمی داند و علت این نادانی هم این است که انسان جای خود را گم کرده است، و چون جای خود را گم کرده جایگاه دستورات خداوند را در زندگی گم کرده است. متأسفانه اگر خانه اش دو برابر بزرگ تر شود احساس می کند خودش دو برابر شده است ولی جایگاه سجده های طولانی جهت وسعت جانش را نمی شناسد. حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «چه سود می برد انسان که همه ی دنیا را به دست آورد و خود را ببازد». اگر کسی جای خود را یعنی عالم دینی را گم کرد

جایگاه حرکات دینی برایش بی معنا می شود، و از آن طرف آثار تخریبی گناه در انقطاع او از عالم قدس را نمی فهمد و با به میدان آمدن نفس اماره گناه را لذت بخش می شمارد. در حالی که گناه یعنی آنچه شما را از عالم دینی و عالم وحدت و عالم بقاء جدا می کند.

خالق هستی چون تو را برای خودش می خواسته است آنچه تو را از عالم ثبات و بقاء جدا می کند به تو گوشزد کرده است. گناه یعنی آنچه مرا از عالم دینی و ارتباط با خداوند متعال جدا می کند. کسی می فهمد نگاه به نامحرم چه بلایی بر سر انسان می آورد، که عالم دینی دارد و لذا با ارتکاب گناه به شیون و توبه و گریه می افتد. اما کسی که عالم دینی ندارد با ارتکاب گناه نمی فهمد به چه هلاکتی افتاده، سؤالش این است که؛ «مگر چه اشکالی دارد به نامحرم نگاه کنیم، این کار برای نشاط روح خوب است». این انسان نمی فهمد که مؤمن در عالم دینی چه نشاطی دارد و چه غم ها که در آن عالم فرو ریخته می شود. زبان حال مؤمن این است:

خون غم بر من حلال و خون من بر غم حرام

هرغمی کو گرد من گردید شد در خون خویش

و با تشخیص جایگاه غم های دنیایی به زبان حال خواهد گفت:

ای غم اگر مو شوی پیش منت بار نیست

در

شکرینه یقین سرکه انکار نیست

گرچه تو خون خواره ای، رهن و عیاره ای

قبله ی

ما غیر آن، دلبر عیار نیست

ای غم از این جا برو، ورنه سرت شد گرو

رنگ

شب تیره را، تاب مه یار نیست

ای غم پر خار رو، در دل غمخوار رو

نقل

بخیلانه ات طعمه ی خمار نیست

دره ی غین تو تنگ، میمت از آن تنگ تر

تنگ

متاع تو را، عشق خریدار نیست

ص: ۳۴

کز شکر آکندگی، ممکن گفتار نیست

انسان مؤمن به جایی می رسد که غم های اهل دنیا را نمی شناسد و چنین غم هایی برایش معنی نمی دهد. به عبارت دیگر غم های دروغین و خیالی برای مؤمن وجود ندارد. غم حقیقی مؤمن عین نشاط است، غصه می خورد که چرا از خداوند دور است، این غصه او را زلال می کند و جانش را صیقل می دهد و حجاب بین او و پروردگارش رقیق تر می شود. قرآن کریم مثال های مختلفی می آورد که ای انسان ها نگذارید نگاهتان به دنیا به گونه ای باشد که شما را از عالم دینی خارج کند. (۱)

مرحوم «راشد» در کتاب «فضیلت های فراموش شده» می نویسد؛

وقتی مرحوم پدرم یعنی ملا عباس تربتی «رحمه الله علیه» به تهران آمده بود، در میدان بهارستان در حالی که برای پدرم سیر در مجلس شورای ملی را که مزین به دو شیر بود شرح می دادم، دیدم پدرم سرشان را بالا نمی آورند تا نگاه کنند. از ایشان پرسیدم آیا نگاه کردن به این ها حرام است؟ فرمودند: نه ولی ذهنم را مشغول می کند.

به تعبیر ما انسان را از عالم خود بیرون می آورد.

تمدن جدید آنچنان تحت سیطره ی شتاب و تغییر است که اگر به آن دل داده شود تمام عالم انسان را می گیرد و او را در بی عالمی معلق می سازد، وقتی انسان بی عالم شد قدرت تشخیص خوب از بد را از دست می دهد، تا آن جا که هست و نیست برای او مساوی می شوند و با آرزوهای وهمی مشغول خوشبختی های احمقانه می گردد.

ص: ۳۵

۱- به عنوان مثال به آیات ۱۳۱ سوره طه و ۴۵ و ۴۶ سوره کهف رجوع فرمایید.

دعاهایی که از ائمه ی معصومین علیهم السلام نقل شده است برای تثبیت در عالم دینی، و وارد شدن به جایگاه اصلی بقاء، نقش بسیار عجیبی دارد. تصور هم نشود که یک دفعه می شود به روح این دعاها نزدیک شد، نزدیک شدن به افق دعا آهسته آهسته حاصل می شود. چه خوب است که انسان ده سال با دعای مکارم الاخلاق به سر ببرد تا از طریق آن به عالم امام سجاد علیه السلام نزدیک شود. گاهی می خواهید وارد دعا شوید ولی احساس می کنید قلبتان را پس می زنند، گویا می گویند هنوز آماده ی ورود به این عالم نشده اید. لازم است با تنظیم معارف الهی از یک طرف، و اخلاق فاضله از طرف دیگر، عالمتان را نسبت به آن دعا تنظیم کنید تا آرام آرام با عالم آن دعا هم افق شوید. بعضی ها عالمشان در حد آسمان اول است و بعضی ها در حد آسمان دوم و...، محمدین عالمشان تا آسمان هفتم وسعت دارد و در فضای توحیدی نابی به سر می برند.

معنی آرامش با خدا

در روایت داریم که «الْعَجَلَةُ لِلشَّيْطَانِ، التَّأَنِّي لِلَّهِ»؛^(۱)

عجله مربوط به شیطان و تأنی از آن خدا است. خداوند هیچ اضطرابی ندارد، چون بقای محض است. ولی شیطان که رانده شده از درگاه الهیت و عالم بقاء است، پر از اضطراب و تشویش است و به جان هر کس نزدیک شود او را نیز در تشویش و اضطراب می اندازد. قرآن می فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ»^(۲)

ص: ۳۶

۱- «احیاء علوم دین»، غزالی، ج ۸، ص ۵۹.

۲- سوره بقره، آیه ۲۶۸.

شیطان اضطراب و نگرانی از فقر را به جان انسان می اندازد. جنس شیطان، اضطراب است اما خداوند متعال عین بقاء است. هر کس به اندازه ای که به خداوند نزدیک شود به بقاء و حقیقت دسترسی پیدا کرده است.

عالم غیب و حقیقت، عالمی است لایتناهی، پس وقتی «الَّتَائِي لِلَّهِ» آرامش از آن خدا است، باید وارد عالم الهی شوید تا به آرامش خاطر دست پیدا کنید. عمده آن است که مطلوب خود را که عالم دینی است - نه اطلاعات دینی - خوب بشناسید. شما درس عقاید و اخلاقی را که در کلاس های کنکور به دانش آموزان آموزش داده می شود با آنچه در مساجد گفته می شود مقایسه کنید، آن جا موضوعات دینی را آموزش می دهند تا افراد در کنکور قبول شوند و بیشتر فضای رقابت جهت به دست آوردن اهداف دنیایی است، که عین بی عالم شدن است، ولی عقاید و اخلاقی که در مسجد متذکر می شوید شما را وارد عالم دینی می کند و موجب عزم بیشتر شما در دینداری می گردد.

از آن جایی که دین از مقام عصمت صادر شده است، می تواند ما را وارد عالم عصمت کند، لذا کسی که به عالم دین وارد شد و عصمت را حس کرد جایگاه گناه را می فهمد و از آن فاصله می گیرد.

ابتدا باید مشخص کنیم در ارتباط با دین اولاً: مطلوبمان چیست؟ ثانیاً: متوجه باشیم این مطلوب که عالم دینی است در خود دین است و نه در خارج آن. ثالثاً: همه ی توجه مان این باشد که از دین، عالم دینی بخواهیم، نه اطلاعات دینی. چه بسیارند کسانی که اطلاعات دینی بسیار کمی دارند ولی ما حسرت عالم آن ها را می خوریم و آرزو می کنیم که بتوانیم وارد

آن عالم شویم. «ابن تَرَکَه» استاد عین القضاة همدانی است، عین القضاة می گوید استاد من؛ قَالَ يَقُولُ نَمِي دَانَسْت، یعنی از زبان عربی اطلاعاتی نداشت. ولی عین القضاة حسرت عالم او را می خورد و لذا شاگردی او را می کند تا این که استادش اجازه داده کفش هایش را عین القضاة جفت کند. در دوران اخیر زیباترین عوالم دینی، عالم امام خمینی «رضوان الله علیه» بود. ایشان با تمام وجود در افقی زندگی می کردند که اسلام ناب در اختیارشان قرار داده بود و مردم ایران را به آن عالم دعوت کردند و به خصوص شهداء آن دعوت را به خوبی پذیرفتند. خیلی باید تلاش کرد تا عالم امام خمینی «رضوان الله علیه» را بفهمیم. (۱)

نجات از نیستی ها

اصولاً- زمان زدگی انسان را از عالم دینی بیرون می آورد، چون عالم دینی عالم وحدت و تجرد است، عالمی است آزاد از گذشته و آینده، عالم «حال» است، اگر وارد عالم دینی شدید گذشته و آینده برای شما معنی ندارد. از حضرت علی علیه السلام است که می فرماید:

مَا فَاتَ مَضَى وَ مَا سَيَأْتِيكَ فَايْن

قُمْ فَأَعْتَمَّ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ

یعنی آنچه رفت، که رفت و فعلاً نیست، و آنچه هم بعداً می آید، که فعلاً نیامده و نیست، پس «حال» را که بین دو نیستی است - یعنی گذشته که رفت و آینده ای که نیامده - دریاب. به عبارت دیگر مواظب باش با

ص: ۳۸

۱- در این رابطه می توانید به مباحثی که از طریق مؤلف در باره ی امام خمینی «رضوان الله علیه» ایراد شده؛ رجوع فرمایید.

زمان زدگی از حالت بقاء و از در «حال» بودن خارج نشوی و به زندگی در گذشته و آینده، که زندگی در نیستی ها است، گرفتار نگردی. قرآن می فرماید: کسانی را که به دین پشت می کنند بین آینده و گذشته سرگرمشان می کنیم: «وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»؛ (۱)

برای آن ها همنشینانی برانگیختیم پس زینت دادیم برای آن ها آنچه در جلو و آینده ی آن ها بود و آنچه در گذشته و پشت آن ها است، در واقع چنین انسان هایی گرفتار دو عدم هستند.

برای آزاد شدن از زمان، وقتی نماز می خوانید سعی کنید خود را در عالم برزخ احساس کنید. چون در عالم برزخ از گذشته و آینده آزاد هستید، و حقیقتاً هم اکنون از جهت بُعد مجرد خود در برزخ حاضرید، پس می توانید از این طریق «حال» را به جان خود بشناسانید. البته چون ما دائماً یا به گذشته مشغولیم یا به آینده، در ابتدا چنین حضوری مشکل می نماید ولی چون چنین شرایطی با ذات ما هماهنگی دارد اگر وارد عمل شویم، خیلی زود نتیجه می گیریم. کسی که در این دنیا «حال» را نشناسد نمی تواند به راحتی برزخ را تحمل کند.

در عالم تجرد است که «حال» معنی می دهد، در عالم ماده فقط گذشته و آینده مطرح است ولی «حال» وجود ندارد. در دنیا وقتی به زمان توجه کنید، متوجه می شوید دائماً آینده بدون هیچ توفقی تبدیل به گذشته می شود. «الآن» رفت و سپری شد، آینده هم که هنوز نیامده، همین که می گوئی «الآن»، می بینی هنوز نیامده، رفت. پس در عالم ماده «الآن» یا

ص: ۳۹

«حال» نداریم. اما اگر به خودتان توجه کنید می بینید آنچه رفت و آنچه می آید همه پیش شماست، یعنی در جان خود خاطره ی آنچه رفت و تصور آنچه می آید را می توانید داشته باشید، و آن ها را در «حال» قرار دهید، و لذا اگر به خودتان به عنوان ذات مجردی که از گذشته و آینده آزاد است، برنگردید هیچ وقت در «حال» قرار ندارید، در «حال» که قرار نداشتید، می ماند گذشته و آینده، که هر دو نیستند، پس انسانی که در زمان گرفتار است هیچ چیز ندارد، این جاست که فرمایش حضرت علی علیه السلام برای عالم دارشدن بسیار کارساز است، که فرصت بین آن چه رفته و آن چه نیامده را دریاب و به بقاء بیندیش.

همین که انسان وارد عالم دینی شد و توانست یک سجده ی در حال بقاء داشته باشد دیگر نمی خواهد از آن سجده سربلند کند، چون می خواهد در آن عالم که - آزاد از گذشته و آینده وارد «حال» است - باقی بماند. این که سر از سجده بر می دارید و دوباره به سجده می روید برای آن است که بقاء بعد از بقاء برایتان پیش آید و آن عالم برایتان نهادینه شود. این جاست که معنی رکوع از سر شب تا اذان صبح مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی روشن می شود و یا این که چرا او پس قرنی می گفت: امشب؛ شب سجده است و تا نزدیک صبح در سجده بود و یا می گفت: امشب؛ شب رکوع است و با آن رکوع، خود را در عالم بقاء نگه می داشت. تا انسان در آن عالم وارد نشود نباید بیخود و بی جهت خود را خسته و کسل بکند و نتیجه ای هم نگیرد. باید مطلوب ما در عبادات مشخص شود تا بفهمیم از عباداتمان به دنبال چه چیزی هستیم، تا با تکرار

عبادات آن را به دست آوریم. اگر از طریق عبادات از گذشته و آینده به حالت بقاء وارد نشویم از عبادات لذت نمی بریم و بهره چندان هم نمی گیریم.

مولوی می فرماید:

صوفی

ابن الوقت باشد ای رفیق

نیست

فردا گفتن از شرط طریق

«ابن الوقت» بودن یعنی آزاد از گذشته و آینده، خود را در «حال» نگه داشتن.

اگر انسان گرفتار فردهایش شد، دیگر در عالم دینی مستقر نیست.

چیزهای متعددی می تواند ما را از عالم دینی بیرون آورد که از جمله ی آن ها خیالات گذشته است. خیال این که چرا فلانی پشت سر من حرف زده، شما را می برد در گذشته، شروع می کنید در خیالتان با او بحث و دعوا کردن، بدون آن که متوجه باشید با این کار چگونه خود را از عالم حضور محروم کرده اید. در حالی که اگر سعی می کردید عالم دینی خود را حفظ کنید و خود را در حضور نگه دارید، همین که آن خیال به ذهنتان آمد، آن را زیر پا می گذارید، چون متوجه اید این خیال می خواهد شما را از عالمتان بیرون کند.

فرهنگ غربی و بی عالمی

مولوی می گوید اگر دقت کنید لب های شما برای آب بقاء خشک است و همان طور که آب خواستن بدن خبر از وجود واقعیتهای بی نام آب می دهد و محال است که لب خشک وجود داشته باشد ولی آبی در کار

ص: ۴۱

نباشد. نیاز تو به عالم داشتن و در بقاء بودن، یک نیاز حقیقی است و مابه ازاء واقعی دارد. شما طلب بقاء دارید و این طلب، طلب یک عالم واقعی است، سعی کنید وارد آن عالم شوید و در هیچ حالی از چنین طلبی دست بردارید:

تو

به هر حالی که باشی می طلب

آب

می جو دائماً ای خشک لب

کآن

لب خشکت گواهی می دهد

کو

به آخر برسر منبع رسد

باید سال های سال زحمت کشید تا بالأخره به این لب خشک، آبی برسد. از طریق نماز که فرمود: «اقم الصلوة لذكوری» باید تمرین کرد تا در عالم بقاء وارد شد. مطلوب های حقیقی خود را در عالم دینی جستجو کنید و گرنه به آن نتیجه ای که باید برسید، نمی رسید. چه اشکالی دارد چهل سال زحمت بکشیم، غیبت نکنیم، دروغ نگوییم، تهمت نزنیم، حب دنیا را از قلبمان بیرون کنیم و خلاصه از محرمات بپرهیزیم تا وارد عالم بقاء شویم، بعد هم بمیریم؟ خوب وقتی مردیم با بقاء مرده ایم، آن بقاء عین ارتباط با بقای مطلق و حضرت رب العالمین است. آزاد شدن از حادثه ها و کثرت ها و استقبال کردن از تنهایی ها، دروازه ی ورود به برزخ است، برزخی که مقامش، مقام بی زمانی، و حضور و «حال» است. گفت:

به

تنهایی بکن عادت که در گور

بخواهی

بود تنها تا دم صور

اگر عالمتان عالم تنهایی شد وسط جمعیت هم که باشید در عالم تنهایی خودتان سیر می کنید. امام خمینی «رضوان الله علیه» در عینی که در تمام عمر در عالم خودشان بودند، برای مسلمین و جهانیان پیام دینی آوردند. اگر ایشان در عالم توحید مستقر نبودند نمی توانستند کاری این چنین الهی

و عمیق و جهانی انجام دهند. کسی که روحش روح کثرت گرا شد اصلاً عالم ندارد، نه به خودش می تواند خدمت حقیقی بکند و نه به دیگران.

اگر همه ی آداب دین را انجام دهیم ولی به عالم بقاء دینی وارد نشویم نتوانسته ایم از دین استفاده ی درستی کنیم. باید کاری کرد که عباداتمان پس از مدتی اولاً؛ دریچه ی ورود به عالم دینی شود. ثانیاً؛ با تکرار عبادات، آن عالم را برای خود حفظ کنیم.

طرف مقابل عالم دینی، فرهنگ غرب است که فرهنگ بی عالمی و فرهنگ عدم بقاء و عدم وقار است، فرهنگ عجله و نزدیک شدن به کثرت هاست و لذا هر کس به هر اندازه به آن فرهنگ نزدیک شد به همان اندازه بی عالم می شود. از روزی که ما از حیات دینی فاصله گرفتیم و به فرهنگ غرب نزدیک شدیم، بی عالم شدیم و نفهمیدیم چه چیزی را از دست دادیم، همچنان که نفهمیدیم چه چیزی می خواهیم به دست آوریم. روح غربی؛ روح بی عالمی است، باید از این زاویه به غرب نگاه کرد و مواظب خود بود. به دوستانی که گفتند می خواهند درس های حوزه ی علمیه را مثل دانشگاه واحدی کنند؛ عرض کردم این کار نابود کردن حوزه است چون آنچه حوزه ی علمیه را از دانشگاه ممتاز کرده، همان عالمی است که در حوزه ی علمیه هست و در دانشگاه نیست و نباید کاری کرد که آن عالم ضعیف شود. همه ی ملکوتیان حسرت عالم دینی حوزه را می خورند، به خاطر آن بقاء و طمأنینه و آرامشی که طلاب علوم دینی را در بر می گیرد، به خاطر نبودن رقابت های وهمی مطرح در دانشگاه. حالت طمأنینه و تعمق و تفقه در حوزه را مقایسه کنید با حالت دانشگاه که

تند تند باید واحدهای درسی را بگذرانند. فرهنگ حوزه با فرهنگ دانشگاه از جهت تفاوت عالم آن ها بسیار با هم فرق دارند.

دو مسجد را با هم مقایسه کنید که در یکی طوری توسط برنامه ریزان آن مدیریت شده که تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته قرار نگیرد و عالم معنوی خود را حفظ کند، با مسجد دیگری که با تجددزدگی از نظر فضای معنوی بی عالم شده است. مسجدی که ذهن انسان را مشغول جلوه های ظاهری می کند، مسجد بی عالم است. در مساجد مکروه است زینت هایی که باعث توجه روح به ظاهر شوند و حجاب توجه به باطن و غیب گردند، به کار روند. در روایت داریم؛ «در آخر الزمان که ظلمات عالم را فرا می گیرد، مساجد تزیین می شوند و یکی از کارهای حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه تخریب زینت مساجد است»^(۱) حتی نور مساجد باید طبیعی باشد زیرا نور شدید چشم را مشغول اطراف می کند و نمی گذارد انسان در خود فرو رود و لایه های وجود خود را یکی پس از دیگری بنگرد و در این سیر درونی از مسجد مدد بگیرد، همان طور که خداوند از طریق غروب آفتاب ما را به باطن دعوت می کند؛ اما حالا می بینید این تمدن، غروب بسیار زیبا را از ما گرفته است و دیگر نه غروبی داریم و نه

ص: ۴۴

۱- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ فَهَدَمَ بِهَا أَرْبَعَةَ مَسَاجِدَ وَ لَمْ يَبْقَ مَسْجِدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَهُ شُرْفٌ إِلَّا هَدَمَهَا وَ جَعَلَهَا جَمَاءً» هنگامی که قائم ما قیام کرد چهار مسجد را در کوفه منهدم می کند و هیچ مسجد مشرفی را نمی گذارد جز این که کنگره و اشراف آن را خراب می کند و به حال ساده و بدون اشراف می گذارد.

شبی، شبها را هم با نور شدید تبدیل به روز کرده اند، ولی روزی که روز نیست، شبیه روز است، مثل گل مصنوعی که شبیه گل است.

فرهنگ غفلت از درون

تمدن جدید؛ فرهنگ توجه به بیرون وجود انسان است، به همین جهت در آن فرهنگ به نحو افراطی نور شدید می شود تا انسان به در و دیوار و سقف اطراف خود از جمله در و دیوار مساجد توجه بیشتر پیدا کند و از غیب و درون و باطن عالم غافل شود، و نه تنها به دنبال عالم دینی بیشتر نباشد، بلکه در مسجد هم در شرایطی قرار گیرد که از عالم دینی خود بیرون رود. اگر به مساجدی که با روحیه ی توحیدی ساخته شده توجه فرمایید می ببینید فضای آن ها شما را به ورود در عالم دینی دعوت می کند. با نور طبیعی، فضا را روشن نگه داشته اند؛ نوری که بدون جلوه دادن در و دیوار، اشاره به عالم غیب دارد، همه چیز در حالتی قرار دارند که خلوت را برای انسان حفظ می کنند، تا نه تنها شما از عالمتان بیرون نیایید، بلکه به عمق بیشتر درون خود سیر کنید. چون کسانی آن مساجد را طراحی کرده و ساخته اند که دارای عالم دینی بوده اند. مساجدی که در حال حاضر طراحی و ساخته می شود عموماً انسان را به ظاهر مشغول می کند. قبلاً به جای فرش از حصیر - یعنی ساده ترین زیر انداز - استفاده می کردند تا توجه افراد مشغول نقش فرش ها نشود و هر چه بیشتر شرایط اتصال به عالم غیب فراهم باشد. ممکن است تصور شود پول نداشتند که مساجدشان را فرش کنند. در حالی که گفت: «با خاک محرمیم نه با تاج پادشاه».

در دوران توحیدی گذشته که جوامع تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته قرار نگرفته بود، تمام شرایط و فضاها به گونه ای طراحی شده بود که انسان از عالم دینی اش بیرون نیاید، مسجد و شهر و کوچه و خانه و اطاق و حیاط و تمام زوایای زندگی طوری تنظیم می شده که انسان از عالم دینی اش غافل نشود.

آدمی که عالم دارد دوستی ها و دشمنی هایش دوستی و دشمنی خاصی است، در راستای حفظ عالم دینی اش و فاصله گرفتن از آنچه او را بی عالم می کند، همه چیز را انتخاب می نماید. این که احساس می کنید بعضی از علما را خیلی دوست دارید، چون عالم آن ها را می پسندید. بعضی از علماء واقعاً عالم دارند، سعی کنید به دیدار آن ها بروید و با عالمشان ارتباط برقرار کنید. علمای سنتی عموماً عالم دینی خود را حفظ کرده اند و شما هم احساس می کنید از درون جانتان دوستشان دارید، چون زندگی آن ها اشاره به خود برتر شما دارد. آن کسی که گفته بود: امام خمینی «رضوان الله علیه» خود برتر ملت ایران است و ایرانی ها خود گمشده شان را در ایشان پیدا کرده اند، درست تشخیص داده بود.

وقتی خدمت علماء می روید؛ اولاً: اگر عالم دینی ندارید و گم گشته تان عالم دینی باشد به شما کمک می کنند تا عالم پیدا کنید. ثانیاً: اگر عالم دینی داشتید عالمتان را تقویت می کنند. حضور در محضر علماء و جلسات دینی و نماز جماعت بسیار تأکید و سفارش شده است. چون این ها می توانند به انسان عالم بدهند.

کسی که بی عالم می شود - چون عالم چیز محسوسی نیست - نمی فهمد چه چیزی را از دست می دهد، فقط احساس می کند دیگر خودش برای خودش پذیرفتنی نیست. ولی کسی که عالم پیدا می کند، احساس می کند با همه ی هستی مرتبط است، می تواند جای هر یک از دستورات دین را بفهمد و با انجام آن ها به نشاط حقیقی برسد. انسانی که ارزش عالم دینی خود را نفهمید و با نزدیکی به فرهنگ غرب عالمش از دستش رفت، نمی فهمد که چه چیزی را از دست داده است و برایش روشن نمی شود که در حقیقت کسی که عالم دینی را از دست بدهد، همه چیز را از دست داده است. گاهی این سؤال برایتان پیش می آید که چرا علمای دین روی بعضی مسائل اصلاً کوتاه نمی آیند. علتش آن است که آن ها می دانند اگر روی آن مسائل تأکید نداشته باشند عالم دینی مردم از دست می رود. به عنوان مثال مجسمه سازی به فتوای مراجع حرام است. (۱)

همچنین نگره داری مجسمه در منزل و نصب آن در خیابان ها و میادین شهر به فتوای بعضی حرام و به فتوای بعضی مکروه است، چون با وارد شدن مجسمه در زندگی، عالم دینی انسان از دست می رود و روح انسان تحت تأثیر حضور آن مجسمه قرار می گیرد، چشم های آن مجسمه می گوید من را ببین، صورتش می گوید بین چقدر زحمت روی من کشیده اند تا این گونه من را ساخته اند، یعنی توجه روح شما به صورت و جسم بدون روح مجسمه جلب می شود، وقتی انسان گرفتار این صورت ها شد از توجه

ص: ۴۷

۱- به نوشتار «مجسمه یا تندیس» از همین نویسنده رجوع شود.

به غیبِ بی صورت محروم می گردد. و از آن طرف؛ ملتی که سطحی نگر شد چگونه پیام انبیایی که از غیب خبر آورده اند را احساس می کند؟

آثار بی عالمی نسل امروز

نسل امروز که نسبت به دین و دستورات آن پرسش بسیار دارد، به آن دلیل است که در عالم حکمت و آرامش و بقای دینی قرار ندارد تا خودش در خودش بنگرد و جایگاه عقاید و اخلاق و احکام را بفهمد. مثل لاک پشتی است که از لاک خود کنده شده و می خواهد با برگ های درختان، آرامش در لاک بودن را برای خود به دست آورد، و لذا هر یک از سؤالاتش را که جواب می دهید سؤال بعدی سر بر می کشد، و همین طور سؤال پشت سر سؤال، نهایتاً هم هیچ فایده ای ندارد چون او لاک عالم دینی ندارد. اول باید او را به عالم دینی برگردانید و آنگاه سؤالاتش را جواب دهید. مسلمانان در صدر اسلام به جهت انس معنوی با خدای خود، نسبت به دستورات دین، چون و چرایی نداشتند. وقتی با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جهان اسلام از فرهنگ و عالم اهل البیت علیهم السلام فاصله گرفت روحشان از چون و چراها پر شد، لذا شروع به ترجمه ی کتاب های یونانی کردند تا سؤالاتشان را به کمک فرهنگ و عالم یونانی جواب دهند و به اصطلاح روحشان را قانع کنند. در حالی که در دریای حکمت و بقای ایمانی، گوهرهایی به دست می آورند که جواب های یونان زده در مقابل آن ها هیچ است. در اول انقلاب هم جوانان در خلوت انس با حق و در شیدایی با خدا بودند و لذا عقل قدسی آن ها آنچنان مسائل را می فهمید که

هرگز این چون و چراها قد علم نمی کرد، به راحتی سخن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جانشان تصدیق می شد. امروزه اکثر سؤال هایی که می شود از سر اندیشه ورزی نیست از سر بی عالمی و بیرون افتادن از لاک عالم دینی است. البته حالا که جوان ما به این مهلکه افتاده است نمی گوئیم که سؤال نکنند و جواب نگیرند. ولی آن سؤال های ناب دریای حکمت غیر از سؤال هایی است که از سر بی عالمی می شود.

مرحوم شیخ انصاری از شوشتر بلند می شود و به کاشان می آید چون از آیت الله مهدی نراقی یک سؤال دارد، این سؤال یعنی یک زندگی. اما حالا می بینید طرف، سؤال می کند همین که می خواهی جواب بدهی، به جواب شما گوش نمی دهد، چون می داند جوابش را هم که بدهید دلش آرام نمی شود، شما هم باید متوجه باشید که او جواب این سؤالش را نمی خواهد، بلکه از این طریق می خواهد به ما بگوید که مشکل پیدا کرده و به اصطلاح بی عالم شده است، و به تعبیر مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» این جوان دارد استغاثه می کند و از ما کمک می طلبد. و کمک به او هم این است که از سر محبت و انس، آرام آرام با جواب دادن به سؤالاتش بتوان او را وارد عالم دینی کرد.

کسی که عالم دینی را شناخت و می خواهد وارد عالم دینی شود و در آن بماند، دغدغه ی انجام وظیفه دارد. او تلاش می کند حقی را که خدا نسبت به دیگران به عهده اش گذاشته است تماماً اداء کند، و دیگران هم در عالم دینی خود چنین نگرانی هایی دارند، و در حقیقت در فضای عالم دینی، دادن حق هر کس یک وظیفه ی الهی است نه این که شما از من

طلبکار باشید و من هم از شما طلبکار باشم، بلکه خداوند از من و از شما طلبکار است که حق یکدیگر را ضایع نکنیم. بنابراین آدمی که دغدغه‌ی وارد شدن به عالم دینی و حفظ آن را دارد با تمام وجود فقط به دنبال انجام وظیفه است، تا عالم وحدت و بقایی را که به دست آورده برای خود حفظ کند. وقتی شما وارد عالم دینی شدید تمام تلاشتان این است که این حالت از دست نرود، و چنین حالتی که انجام وظیفه را برای ورود و حفظ عالم دینی به عهده دارد، غیر از مسئولیت در مقابل خاک و در مقابل وطن، بدون انگیزه‌ی الهی است. مسئولیت حقیقی آن دستوری است که خدا به ما داده که مثلاً نسبت به مردم وظیفه‌ی الهی مان را انجام دهیم تا ارتباطمان با خدا حفظ شود. وگرنه با هر انگیزه‌ی دیگری عمل کنیم از عالم دینی بیرون می‌آییم و خود حقیقی ما از دستمان می‌رود، خودی که آزاد از گذشته و آینده در «وجود» مستقر است و در ارتباط با «وجود مطلق» به سر می‌برد.

برای این که وارد عالم دینی شویم و این بهشت حیات زمینی را بتوانیم حفظ نماییم مسئله‌ی مهم این است که خود را متوجه حیات ابدی در قیامت کنیم و همواره در عالم معاد به سر ببریم، خودمان را و هر چیز دیگری را دائماً نسبت به حیات ابدی و بی‌زمان و بی‌مکان خود بسنجیم. عالم معاد بهترین عالم است، اگر توانستید وارد آن بشوید خیلی کار از آن بر می‌آید، و در رفع حجاب و پدید آوردن عالم دینی به خوبی جلو می‌روید. یاد پدر بزرگ و مادر بزرگ‌های من و شما به خیر که دائماً حیات دنیایی‌شان را با معاد می‌سنجیدند، وقتی در دوران دفاع مقدس هشت ساله،

به جبهه ی جنگ کمک مالی می کردند می پرسیدند آیا ما هم فردای قیامت مجاهد فی سبیل الله به حساب می آئیم و در کنار آن ها قرار می گیریم؟ ملاحظه کنید از طریق توجه به حیات ابدی چگونه در این دنیا حیات دینی را خوب فهمیدند. ما هم وقتی در جلسات دینی شرکت می کنیم و یا به مسجد می رویم اگر با نگاه به جایگاه ابدی این اعمال، با این اعمال برخورد کنیم، از طریق چنین جلساتی عالم دینی خود را حفظ و تقویت می نماییم. و یا وقتی در انجام هر عملی به حلال و یا حرام بودن آن نظر کنیم، در این حالت وارد عالم دینی شده ایم، اما اگر به مفیدبودن یا مضر بودن آن نظر کنیم آنچه در منظر ما ظهور می کند، بدن و امیال ما است و وارد عالم غربی شده ایم. مثلاً می گویند؛ شراب نخورید و گرنه کبد شما خراب می شود. با این رویکرد، روح ما متوجه بدن می شود و از خوف الهی غافل می گردد. در حالی که رعایت احکام دینی به عنوان اظهار بندگی خدا، برای انسان سیر در عالم دینی را پیش می آورد.

نظر به انسان های معصوم؛ عامل ورود به «عالم دینی»

یکی دیگر از راه های ورود به عالم دینی توجه به این نکته است که عالم پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام عالم ایده آل انسان است. عالم ایده آل غیر از معاد است، تا ما از طریق نظر به امامان معصوم و رسول خدا علیهم السلام به عالم ایشان نزدیک نشویم، عالم معاد بر روی ما گشوده نمی شود. باید متوجه بود که ذوات مقدس معصومین علیهم السلام عین اتصال به عالم غیب و قیامت اند و تمام حرکات و سکانات آن ها مطابق عالم قیامت است. تا آن جا که رسول

خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الآن قیامت قائم» (۱) هم اکنون قیامت من پا برجا است، و خود را در قیامت می بینم. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمودند: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا زِدْتُ يَقِينًا» (۲) اگر پرده ها عقب رود چیزی بر یقین من نسبت به وجود قیامت افزوده نمی شود. و لذا اگر با وجود نورانی معصومین علیهم السلام هماهنگ شویم و با اطاعت از آن ها خود را در افق وجود مبارک آن ها وارد کنیم، به زیباترین نحو وارد عالم دینی مطلوب خود شده ایم. اویس قرنی آنچنان پایدار ماندن در عالم محمدی صلی الله علیه و آله را برای خود مطلوب می دانست که نه تنها سعی داشت میل و فکر خود را با آن حضرت هماهنگ کند، حتی وقتی شنید دندان مبارک حضرت صلی الله علیه و آله در جنگ احد شکست، دندان خود را نیز شکست تا هیچ گونه جدایی در بین نباشد. آری؛ «مذهب عاشق ز مذهب ها جدا است»، منتهی آن عشق نباید مخالف دین و عقل دینی باشد تا مورد تمسخر جاهلان قرار گیرد. در راستای آن که دینداری باید به عالم دینی بینجامد و با توجه به این که بدون هم افق شدن با امامان معصوم علیهم السلام چنین حالتی ممکن نیست، گفته اند انسان اگر بدون ولایت اهل البیت علیهم السلام از تمام گناهانش توبه کند و تمام عمرش را در حال عبادت خدا باشد هیچ بهره ای از آن ها نمی برد. (۳)

پیامبر و امام علیهم السلام، تجسم قیامت اند. مولوی در موضوع تجسم قیامت بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله قضیه ای را نقل می کند که شخصی خدمت

ص: ۵۲

۱- شرح فصوص قیصری، ص ۸۳۴.

۲- ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۲۱۲.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۰۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید قیامت چه وقتی است. می گوید در حقیقت آن شخص می پرسد: «ای قیامت؛ تا قیامت راه چند؟» یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله تجسم قیامت اند. می گوید:

زاده ی

ثانی است احمد در جهان

صد

قیامت بود او اندر عیان

زو

قیامت را همی پرسیده اند

ای

قیامت تا قیامت راه چند؟

با

زبان حال می گفتی بسی

که

زمحشر حشر را پرسد کسی؟

پس در حقیقت خود پیامبر صلی الله علیه و آله حضور حقیقی خود شما در عالم بقاء و نمایش کامل عالم دینی اند.

در زیارت عاشورا می گویند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ در این فراز تقاضای زندگی و مرگ را در افقی که آن ذوات مقدس علیهم السلام زندگی و مرگ خود را طی کردند، دارید. و با ورود در چنین افقی احساس می کنید که با پیامبر و آل او علیهم السلام «هم تاریخ» هستید چون «هم عالم» شده اید. شما وقتی بفهمید که مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه غذا می خوردند، و یا چگونه راه می رفتند و ... جانتان می طلبد همان گونه غذا بخورید و راه بروید، چون عالم آن حضرت را پذیرفته اید و می خواهید با آن حضرت «هم عالم» شوید و در نتیجه به هر چیزی که شما را به عالم آن حضرت نزدیک می کند علاقه نشان می دهید، چون او را خود برتر خود یافته اید و هر چه به عالم آن حضرت نزدیک شوید بهتر خود خود را پیدا می کنید.

وقتی به هر نحوی وارد عالم دینی شدید، ائمه علیهم السلام نزد شما دوست داشتنی ترین انسان ها می شوند، چون آن ها عین

آن عالم توحیدی

ص: ۵۳

هستند که مطلوب همه است و برای کسی که به آن‌ها نظر مطلوبیت بیندازد، متذکر و متجلی آن عالم اند.

وقتی انسان در راستای نزدیکی به عالم اهل البیت علیهم السلام محبت آن‌ها را در خود رشد داد، دیگر در مسیر رسیدن به روح توحیدی هیچ چیز کم ندارد. ولی آدمی که بی عالم شد دوست داشتن حقیقی را - که دوست داشتن نمونه‌های کامل عالم دینی است - گم می‌کند و هر روز به چیزی دل می‌بندد و هیچ چیزی به دست نمی‌آورد و به اصطلاح به «اکنون زدگی» که یکی از بیماری‌های بی‌عالمی است گرفتار می‌شود، قدرت تشخیص خوب و بد را از دست می‌دهد و با دلخوش کنک‌های بیهوده به دنبال خوشبختی‌های احمقانه است و به قهرمانانی دل می‌بندد که همگی ساختگی و دروغین اند.

تفاوت برخورد انسان دینی و انسان مدرن با طبیعت

تا این جا بحث ما مربوط به نحوه‌ی عالم دینی و چگونگی ورود به آن بود و این که اگر انسان دارای عالم دینی شد چگونه با خود به سر می‌برد، تکمیل بحث را در مبحث «عالم دینی و مشخصات آن» دنبال می‌کنیم. اما موضوع تفاوت برخورد انسان دینی با طبیعت، با برخورد انسان مدرن با طبیعت برای خود بحث عریضی دارد که البته روشن شدن آن نه تنها در شناخت عالم دینی بسیار مؤثر است، بلکه موجب شناخت هرچه بیشتر خطراتی می‌شود که انسان‌ها را از عالم دینی محروم کرده است. بحث‌هایی که امروزه در کل جهان - اعم از کشور های اسلامی و غیر

اسلامی - تحت عنوان «سنت» و «حکمت خالده» مطرح است همه حکایت از ناله و گلایه ی انسان ها است از این که چگونه فرهنگ مدرنیته بشریت را از عالم دینی جدا نموده، و چگونه باید به آن برگشت کرد.

سؤالی که به عنوان یک موضوع اساسی امروزه مطرح است این که چرا انسان دینی با طبیعت آن طور برخورد نمی کرد که انسان مدرن فعلاً برخورد می کند؟ آیا ساختن تکنولوژی های مهیب و برخورد با طبیعت ریشه در روحیه ای دارد که در انسان مدرن پدید آمده و یا به طور اتفاقی چنین وسایلی که قدرت تخریب طبیعت را دارند، ساخته شده است؟ ان شاءالله با پیگیری این مباحث روشن خواهد شد که ریشه ی بحران های موجود جهان، همه و همه به جهت خارج شدن جامعه ی انسانی از عالم دینی است، و شاید تا حال کمی روشن شده باشد که وقتی انسان از عالم دینی خارج شد و نتوانست جایگاه هست ها و نیست ها و بدها و خوب ها را درست بشناسد، نه می تواند با بقیه ی انسان ها ارتباط درستی داشته باشد و نه با طبیعت تعامل درستی پیشه می کند، چرا؟ چون خود را درست نمی شناسد تا از منظری درست اطراف خود را بشناسد. این موضوع در جلسه ی نهم کتاب «آشتی با خدا» در بحث «نفس و پراکندگی آن» به طور اختصار مطرح و نیز در کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» روشن شد به جهت تولد انسانی جدید بود که غرب جدید به وجود آمد، ولی عمده ی عرض بنده در این جا این است که آن انسان جدید انسانی است که از عالم دینی خارج شده و سعی ما تا حال در این مبحث آن بود که معنی عالم انسان دینی روشن گردد. وقتی از جهانی که فعلاً با آن روبه رو هستیم

تحلیل درستی داشته باشیم، شناخت ریشه‌ی دردها، و کشف درمان‌ها اگر مشکل هم باشد قابل دسترس است، تنها در این حالت است که به درمان‌های غیر واقعی دل نمی‌سپاریم تا پس از مدتی از بودن خود و حضور در آینده‌ای سعادت بخش مأیوس شویم.

اگر بنده مسئله را درست روشن کرده باشم انتظار آن است که همه به این مطلب رسیده باشیم که رویکرد ما برای نجات از ظلماتی که در آن هستیم، باید رویکرد به دین باشد، آن هم با هدف ورود به عالم دینی.

بی‌وطنی بشر مدرن

سؤال: با توجه به چنین نگاهی به دین و عالم آن، جایگاه علوم تجربی در زندگی دینی کجا است، آیا می‌توان در عین استفاده از علوم موجود و تکنولوژی مربوط به آن، عالم دینی داشت؟

جواب: تفاوت در نوع نگاهی است که باید به عالم و آدم داشت و اگر تفاوت این دو نگاه روشن شود می‌توانم شما را به جواب سؤالتان نزدیک کنم. آری اگر به طبیعت از زاویه‌ای که دین در اختیار ما می‌گذارد نگاه نکنیم و آن را جسم مرده‌ای بدانیم که حق هرگونه تصرفی در آن داریم، حتماً در بی‌عالمی به سر خواهیم برد. در مباحثی که در این رابطه عرض شده است (۱)

نوع نگاه غیر دینی تمدن غرب به طبیعت مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته و لذا تا نگاه علوم جدید به طبیعت درست تبیین

ص: ۵۶

۱- به کتاب‌های «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» و «علل تزلزل تمدن غرب» و «فرهنگ مدرنیته و توهم» و نوشتار «شیعه و تمدن زایی» از همین نویسنده رجوع شود.

نشود ریشه‌ی بی‌عالم شدن جوانان در رویارویی با علوم جدید معلوم نمی‌گردد. به گفته‌ی «فریتیوف شوان»؛ «نگاه ستایشی به علوم جدید خود یکی از کارهای علوم جدید است»، باید توجه داشت که ما در رابطه با علوم جدید، صرفاً با نتایج کار دانشمندان علوم تجربی روبه‌رو نیستیم، بلکه فرهنگ مدرنیته از ما یک نحوه ستایش و بندگی را انتظار دارد و به همین جهت گفته‌اند علوم جدید به جای دین نشسته است و انتظار دارد همان برخوردی که با دین می‌شود با آن بشود و برای آن یک نحوه قداست قائل شویم.

رسانس از طریق ایجاد فضایی که در آن فضا کلیسا را حذف و بستر ظهور علوم جدید را پدید آورد، یک نوع ستایش‌گری را در کنار مجموعه‌ای از اندیشه‌ی علمای تجربی شکل داد. داده‌های علوم تجربی شدیداً با تفسیرهای فلسفی ترکیب شد، به طوری که به گفته‌ی بعضی اندیشمندان؛ «آنچه امروزه مردم به عنوان علم با آن روبه‌رو هستند یک مذهب است نه یک علم» به همین جهت علم غربی را در فضایی از تقدس قرار داده‌اند که شما جرأت نقد آن را ندارید و اگر هم به خود جرأت نقد دادید، با تهمت ضد علم از صحنه بیرون می‌شوید. در صورتی که علم تجربی را به همان دلیل که علم است و امکان پیشرفت بیشتر دارد باید بتوان نقد کرد. در زمانی که طب بقراطی در صحنه بود، اگر آن را نقد می‌کردید نمی‌گفتند ضد علم پزشکی هستید، چون آن فکر به عنوان یک نگاه علمی به نظام فیزیولوژیک بدن پذیرفته شده بود و نه یک مذهب. ولی امروز اگر به نگاه علم پزشکی مدرن یا فیزیک جدید به عالم و آدم

نقد کردید می گویند ضد علم است. به گفته ی «ایان باربر» استاد دانشگاه سوربن در کتاب «علم و دین»؛ «فیزیک جدید خیلی چیزها را نمی بیند». ولی ملاحظه می کنید که بر اساس داده های همین علم - با داشتن چنین محدودیت هایی - فلسفه می سازند و جهان هستی و انسان را تفسیر می کنند، و به همین دلیل است که می توان گفت نگاه فلسفی که بر مبنای علم جدید شکل گرفت هیچ چیز مثبتی به انسان ارائه نداد. زیرا نگاه آن به عالم و آدم به کلی غلط بود.

تأکید بنده پس از تبیین معنی عالم دینی بر روی این مطلب است که چگونه نگرش علم جدید به عالم، بیش از آن که محیط زیست را ویران کند، روحیه ی «عالم دینی» انسان ها را تخریب می کند. به عبارت دیگر بشر جدید از بازتاب های انسانی اعمال خود غافل بود و فکر کرد با جایگزینی نهادهای مدنی می توان ساختاری مشابه ساختارهایی ایجاد کرد که بشر را همواره در «عالم دینی» نگه می داشت. در نگاهی که علم جدید به طبیعت می اندازد، انسان بی وطن می شود و دیگر نمی تواند طبیعت را به عنوان خانه ی اُنس و وطنِ جان خود احساس کند. کسی متوجه چنین خسارت بزرگی می شود که «عالم دینی» را ادامه ی زندگی بشناسد و گرنه اشخاصی که «عالم دینی» ندارند هرگز متوجه نیستند که تمدن غربی چه گلستان با طراوتی را در زندگی انسان ها ویران کرده است. تمدن غربی با فضایی که از طریق علوم جدید ایجاد کرد اعتنایی به فرهنگ های سنتی انسان های معنوی که طی هزاران سال بشریت در آن ها بالیده و تعالی یافته است، ندارد.

علم جدید بر اساس نگاه فلسفی که در پیوند با خود دارد، نمی تواند با طبیعت به عنوان یک نمود از آیات الهی انس برقرار کند و لذا مانند یک دشمن بر طبیعت یورش می برد. تلاش برای ساختن ابزارهای مهیب تسخیر طبیعت ریشه در فلسفه ای دارد که انسان مدرن در خود پدید آورد و فاجعه ی زیست محیطی بی سابقه ی موجود، عکس العمل آن فکر و فرهنگ است. طبیعتی که می تواند خانه ی انس انسان با خود و خدای خود باشد و بیش از آن که غذای بدن ما را به ما ارزانی دارد، جان ما را تغذیه می کند و خانه ی امن و آرامش جان انسان ها است، در منظر فرهنگ غربی تبدیل به لاشه ی مرده ای می شود که می توان به خود اجازه داد هرگونه تصرفی در آن اعمال کرد. این جاست که دیگر طبیعت به عنوان معبدی برای زندگی نیست و نمی تواند متذکر عالم قدس باشد. آنچه که در طی رنسانس رخ داد، تحمیل صورتی جدید به طبیعت بود، صورتی بیگانه از میراث انسان هایی که همواره در تعامل با طبیعت در عالم دینی خود به سر می بردند و از آن ساحت به آدم و عالم می نگریستند و با آن ها ارتباط برقرار می نمودند، به عبارتی؛ فضای فرهنگی رنسانس انسان ها را از به سر بردن در معبد طبیعت خارج کرد.

بحران امیال

در نگاهی که علوم جدید در اختیار انسان می گذارد، راه دست یابی به مراتب بالاتر وجود در مقابل انسان بسته و انسان با جنبه ی کثیر عالم همخانه می گردد و از جنبه ی وحدت و بقاء آن بیرون رانده می شود. چنین

انسانی علوم سنتی را که حکایت از عالم انسان دینی داشت نمی شناسد تا در سایه ی آن آرام گیرد و با خود باشد و با چنین ساحتی با طبیعت مراوده کند.

انسانی که از عالم دینی خود بیرون آید نه تنها خود را به بحران امیال می کشاند و دیگر جنبه ی وحدت بخش وجودش از تأثیرگیری از عالم قدس خارج می شود، بلکه جهان را نیز به عمیق ترین بحرانی که تا حال به خود دیده است وارد می کند، زیرا در هیچ دوره از تاریخ، انسان این طور که با رنسانس از حیات دینی خود بیرون افتاد، بیرون نیفتاده بود. از این زمان بود که انسان ها به جای زندگی با خدای خویش، زندگی با توهمات خود را آغاز کردند و بی رحمانه به مقدس ترین گنجینه های حیات دینی حمله کردند تا تشنگی خود را به قدرت یا ثروت فرو نشانند و این آغاز چند قرن پوچ انگاری است که هنوز بشر بدان گرفتار است. بشر جدید خواست از ایمان بگذرد تا بدون هرگونه قید مذهبی، در جهان هستی تصرف کند، غافل از این که از این طریق از حقیقت خود و از حقیقت عالم بیگانه شد و چیزهایی را حقیقت پنداشت که هیچ رابطه ای با حقیقت نداشتند و ندارند، آنچنان از خود غافل گشت که در پایان متوجه شد در این قمارخانه در قمار بر سر هستی خود قمار را باخته است.

اگر امروز فرهیختگان غرب نیز به فرهنگ شرق روی آورده اند و تلاش می کنند گمشده ی خود را در شرق پیدا کنند به این جهت است که در یک مقایسه بین آنچه علم جدید به آن ها داده و آنچه در «عالم دینی» گذشته بوده، متوجه شده اند اگر علم جدید قدرت تسلط بر طبیعت را به

آن‌ها داد ولی توان ارتباط با آن‌ها را از آن‌ها گرفت و دیگر بشر نمی‌داند متعلق به چه عالمی است.

انسانی که از عالم دینی خود جدا شد وسایلی را ساخت که سفر او را سریع‌تر می‌کند، ولی این سرعت امکان ارتباط صحیح او را با هر چیز پایداری از بین برده و منجر به بحران در وجود بشر شده است. اگر بپذیریم که مردمان همواره عالمی دارند که جهت کلی اعمال و رفتار و گفتار آن‌ها را تعیین می‌کند، با شرایطی که بشر جدید برای خود به وجود آورد افق خود را از نظر به حقایق پایداری، به سوی ناپایدارترین موضوعات انداخت، و این عالمی است که عین بی‌عالمی است، چگونه انسان در زندگی ای که این چنین سرعت بر آن حاکم است می‌تواند عالم داشته باشد؟ همیشه انسان در طول تاریخ حیات خود فن‌آوری داشته و برای زندگی خود ابزارهایی را ابداع می‌کرده، ولی ابزاری که انسان مستقر در عالم دینی برای خود ابداع می‌کند، بسیار با ابزاری که انسان بیرون افتاده از عالم دینی می‌سازد، تفاوت دارد. انسان بیرون افتاده از عالم دینی آنچنان گرفتار سرعت ناشی از خیالات بی‌قرار خود می‌شود که تمام آینده‌ی خود را به خطر می‌اندازد.

در حال حاضر ابزارهای انسان مدرن هماهنگی کل نظام طبیعی را به مخاطره انداخته است، چون چنین انسانی نه جنبه‌ی ثابت و پایدار خود را می‌شناسد و نه به جنبه‌ی ثابت و پایدار عالم، یعنی حقایق عالم قدس نظر دارد، و به همین جهت بسیاری تردید دارند که دیگر بشر مدرن بتواند از مهلکه‌ی موجود به درآید. در شیوه‌ی زندگی و ابزارهای انسان دینی،

چیزی حاکم بود که ریشه در اصول تغییر ناپذیر عالم داشت و به همین جهت هم زندگی آن‌ها به وخامتی که امروز بشر جدید با آن در شهرهای بزرگ روبرو است، برخورد نمی‌کرد.

عالم غیر دینی و آینده‌ای تخریب شده

تنها چند دهه‌ی قبل بود که انسان غربی با فخر فروشی تمام به خود می‌بالید که تپه‌ها را صاف و مسیر رودخانه‌ها را تغییر داده و عقیده‌ای که برای طبیعت روح و روان قائل بود و آن را آینه‌ی نمایش سنن الهی می‌دانست، به تمسخر گرفت، و حالا دانشمندان غربی متوجه شده‌اند برای انسان صنعتی چقدر فرصت کمی باقی مانده است تا نحوه‌ی زندگی خود را تغییر دهد بلکه لااقل مجال تنفسی بیابد. آنچه امید برگشت را در انسان غربی به شدت کاهش می‌دهد غفلت از تغییر رویکرد از عالم نفس امّاره به عالم دینی است، در عالمی که هوس‌ها برای انسان تعیین تکلیف می‌کنند به جز آینده‌ای تخریب شده یافت نمی‌شود.

انسانی که از عالم دینی بیرون افتاده، انسان بی‌سامانی است که سامان خود را به جای این که در قرار با خدا بیابد، در مشغول شدن افراطی به بیرون جستجو می‌کند و این صورت کامل غفلت بشر دوران جدید است.

وظیفه‌ی بنده در این جا این نیست که از تفکر غربی انتقاد کنم، بلکه کار بنده توجه به این نکته‌ی مهم است که چگونه بشر مدرن خود را از عالم دینی محروم کرد و تبعات چنین محرومیتی در بیرون و درون چه

چیزهایی می باشد، تا از آن طریق عزم بازسازی عالم دینی خود و جامعه را دو چندان کنیم.

بحران زیست محیطی که تعامل صحیح با طبیعت را، به عنوان خانه اُنسِ معنوی، از ما گرفته، وارد صحنه شده است تا به انسان یادآور شود که در تصور خود و ارتباطش با طبیعت به خطایی عمیق دچار شده است.

در نقد مدرنیته گفته اند:

«آن زمان که انسان ها زمین را مادر و آسمان (عالمِ علوی) را پدر خویش می شمردند، زمین از عهده ی تغذیه ی فرزندان ی که به دنیا آورده بود، برمی آمد، و از زمانی که انسان ها دیگر زمین را مادر خویش قلمداد نکردند، بلکه زنی دانستند که در جنگ به اسارت گرفته اند و باید به او تجاوز کرد، دیگر زمین تمام اولادش را تغذیه نمی کند. به نظر می رسد که نعمت و برکت زمین در مقابل انسانیتی که از دیدن چیزی در طبیعت، به جز ابزارهای ارضا کننده ی نیازهای حیوانی خویش، سرباز می زند، خشکیده است.» (۱)

گویا انسان ها فراموش کرده اند که سال های سال با به سربردن در عالم دینی می توانستند ازدهای هوای نفس را به خوبی مهار کنند، در حالی که در فضایی که انسان ها از آن عالم خارج شده اند هیچ سفارش و دستورالعملی نمی تواند آن ها را از سطح حس و ماده به سوی امر معنوی سوق دهد و باعث شود طوفان های ذهنی و نفسانی آن ها فرو نشینند.

وقتی یادآور نقش تاریخی دین در ایجاد عالم دینی شویم می فهمیم چگونه می توان آینده ای سعادت بخش داشت.

ص: ۶۳

انسان هوس زده و بیرون رانده شده از عالم دینی اگر همه ی استعدادهایش را هم به کار گیرد و کاری انجام دهد، در کنار آن کار، خرابی های بیشتری بر دوش بشر خواهد گذاشت. در همین رابطه گفته اند:

«آیا همان شرایطی که پیشرفت های چشم گیری را در برخی از ابعاد پزشکی امکان پذیر ساخته، موجب نمی شود که گونه های دیگری از بیماری ظاهر شود، که کم تر از بیماریهایی که درمان آن ها کشف شده، وخیم باشند؟»^(۱)

ما در شرایطی به تقلید از غرب علاقه مند شدیم که «عالم دینی» خود را رها کرده بودیم و در نتیجه خود را با انسان غربی هم عالم دیدیم و از آن به بعد است که هر دو در بی عالمی خود، خود را به در و دیوار می کوبیم، منتها یکی در مقام ملت پیشرفته و دیگری در مقام مردم در حال توسعه، ولی نتیجه ی هر دو یکی است و آن کشتن امکانات انسانی است که می تواند تا عالم معنا صعود کند. آری؛ کشتن خدا سرانجام به کشتن انسان انجامید.

تجربه ی گذشته گواه است در فرهنگی که انسان ها عالم دینی خود را فرو نگذاشته باشند، با داشتن همه ی علوم مفید با محوریت خدا، زندگی را جلو می برند، حال چه این علوم از قبیل علم طب باشد و چه علم نجوم، ولی در علم جدید نقش مبدأ الهی عالم چنان در حاشیه رفت که گویی اصلاً وجود ندارد و نتیجه آن شد که علوم جدید تماماً گرایش سودجویانه یافت و به جای آن که یاری برای انسان ها باشد، باری بر دوش آن ها شد، و

ص: ۶۴

به جای آن که عامل کشف حقیقت شود و انسان را به عالمی پایدار دعوت کند، حجاب حقیقت شد.

ارزش معنوی طبیعت برای انسان متجدّد کم کم شبیه به اهمیت هوای تازه می شود و تنها زمانی به ارزش آن پی می برد که دسترسی به آن دشوار گردد. در همین رابطه ما اصرار داریم که اهمیت طبیعت با بازگشتن سلامت معنوی انسان، روشن می شود، زیرا انسانی که از عالم دینی خود بیرون افتاد دیگر اهمیت معنوی طبیعت را هم نمی یابد و با طبیعت آن طور برخورد می کند که امروز شاهد آن هستیم، خواندن برگ های از کتاب عالم هستی بی مدد عنایت ناشی از وحی الهی، که شرایط آن با ورود به عالم دینی فراهم می شود، امکان پذیر نیست.

ما بعضاً متوجه نیستیم درست ندیدن طبیعت چه محرومیت بزرگی است. طبیعت در منظر انسان دینی دارای اثری باطنی و کاملاً معنوی است و چنین منظری از طریق تهذیب نفس و با مدد نور الهی حاصل می شود، زیرا تا انسان از منظری خودخواهانه به طبیعت بنگرد، همان چیزی را از آن می بیند که نفس امّاره ی او طلب می کند. انسان مهذب می تواند در ورای صُور طبیعی که محل ظهور حکمت الهی است، حضور آن ذات بی صورت را باز شناسد. زیبایی طبیعت خدا، در عین حال که آدمی را به باطن خود متوجه می کند، عامل جذابی است که روح و روان او را به سوی زیبایی ها معطوف می سازد، چنین انسانی ناخودآگاه از هرگونه بدی بیزار است. این نوع نگاه به زیبایی های طبیعت، یادآور وجود پروردگاری

است که انسان از آن ریشه گرفته و او همواره به انسان یاری می‌رساند و عالم دینی او را هرچه پایدارتر می‌سازد.

طبیعت؛ منظر جمال الهی

زیبایی طبیعت در بالاترین مرتبه اش، در عین عامل پایداری در «عالم دینی»، روان انسان را سرمست معنویات می‌کند، وجود باطنی انسان را حیات تازه می‌بخشد و به قدسی شدن او مدد می‌رساند. حال بنگرید که مدرنیته اگر چیزی به ما داد چه چیزهایی را از ما گرفت.

زیبایی طبیعت در منظر انسان دینی بازتاب مستقیم جمال الهی است و به همین جهت عامل ایجاد زیبایی‌های درونی و باطنی است. برخورد با طبیعت با چنین منظری نه تنها عامل تفرقه بین ما و خدایمان نیست، بلکه انسان را به مرکز مطلق که در آن جمال وصف ناپذیر ذات یگانه قرار دارد، باز می‌گرداند.

صورت‌های گوناگون طبیعت برای انسان‌های مستقر در «عالم دینی» حروف و کلمات زبان مقدسی هستند که نیروی خلاق الهی بر لوح وجود هستی نوشته است. خواندن این کتاب، نیاز به نوع خاصی از سواد دارد که بسیار متفاوت از آن سواد است که از طریق تعلیم و تربیت جدید آموخته می‌شود، سواد دینی که می‌گوید «هر چه محاسبه پذیر نباشد و در «کمّیات» قرار نگیرد قابل اعتنا نیست» هرگز معانی را نمی‌تواند بخواند. سواد کمّیت‌شناس عامل بی‌اعتنائی بسیاری از افراد نسبت به اهمیت معنوی طبیعت می‌شود، و به واقع شخص با چنین شناختی نسبت به پیام ازلی الهی

که بر جبین کوه های شکوه مند و برگ های زرد پائیزی و تلالؤ موج های دریا نوشته شده، بی سواد است و خواندن آن را نمی داند، زیرا لازمه ی خواندن آن پیام، علم مقدسی است که فقط انسانِ مستقر در «عالم دینی» آن را می شناسد. آن حروف و کلمات مقدس، واقعیاتی است که بی توجهی فرهنگ مدرنیته موجب عدم واقعیت آن نمی شود، همان گونه که نمی توان گفت؛ چون بوی خوش گل محمدی در تحلیل بیوشیمیایی سلول های آن گل در آزمایشگاه به دست نمی آید، پس وجود بوی گل واقعی ندارد. (۱)

با این که جواب سؤالتان طولانی شد ولی خواستم در این جواب طولانی این نکته را عرض کنم که انسان با تأثیر گرفتن از فرهنگ غربی و خروج از عالم دینی، در ارتباط با عالم معنی محرومیت های بزرگی برای خود پدید آورد.

ارتباط

سؤال: با توجه به جوابی که به سؤال قبل دادید، حال این سؤال پیش می آید که دیدگاهِ انسان در «عالم دینی» نسبت به اطراف خود - اعم از طبیعت و سایر انسان ها - چگونه است؟

جواب: گفت:

سرا

خالی است از بیگانه، می نوش

که

جز تو نیست ای مرد یگانه

ص: ۶۷

۱- در جواب به سؤال انجام شده از جملات دکتر سیدحسین نصر در کتاب های «نیاز به علم مقدس» و «انسان و طبیعت» استفاده شده است.

کسی که در عالم دینی قرار گرفت و از زمان فانی آزاد شد و به حیاتِ باقی وارد گشت، آنچنان حجاب های بین او و خالقش مرتفع می شود که همه چیز را از منظرِ نظر به حق می نگرد. در همین راستا؛ رابطه ی او با طبیعت و مردم، که در مسیر انجام وظیفه ی بندگی قرار می گیرد، او اطرافیان و مردم را نمی بیند بلکه وظیفه ای را که باید نسبت به آن ها داشت می بیند و با همه چیز به حکم وظیفه برخورد می کند، چون هیچ کس و هیچ چیز را به صورت استقلالی نمی بیند. مثل همین حالا که شما و من باید به حکم وظیفه در این جا نشسته باشیم، اگر من به حکم وظیفه در خدمت شما باشم قبل از این که شما را ببینم، پروردگارم مدّ نظرم خواهد بود و این که چه وظیفه ای در مقابل او دارم، و در این صورت است که این ارتباط و امثال این ارتباط ها، مرا از عالم دینی ام خارج نمی کند. آری دوستان مؤمن و اطرافیان با ایمان به انسان کمک می کنند که در عالم دینی راحت تر سیر کند و در همین رابطه ملاقات با برادران ایمانی مورد تأکید دین است. ولی اگر قبله ی جان ما فقط نظر به مردم شد، آن ها بین ما و پروردگارمان حجاب می شوند، برای جلب نظر آن ها، از عالم دینی بیرون می افیم، همان طور که اگر به طبیعت با نظر استقلالی نگاه کردیم، طبیعت بین ما و پروردگارمان حجاب می شود و جنبه ی نفس اماره ی ما را تغذیه می کند و در آن به عیاشی بیشتر تن می دهیم.

«والسلام علیکم و رحمہاللہ و برکاتہ»

با توجه به موضوعاتی که بحث شد ما باید بتوانیم نکات زیر را تجزیه و تحلیل کنیم؛

الف: مختصات عالم دینی چیست و اگر وارد عالم دینی نشویم چه مشکلی پیدا می کنیم؟

ب: چه نشانه هایی بیان گر حضور در عالم دینی است؟ انسانی که در عالم دینی تنفس می کند چه خصوصیات دارد؟

ج: موانع ورود به عالم دینی چیست؟

د: چگونه چشم دلمان را به عالم دینی بگشاییم؟

ه: نظام جمهوری اسلامی تا چه حدی در فراهم کردن شرایط عالم دینی موفق بوده است؟ و: تحقق اجتماعی آن عالم با توجه به شرایط فعلی جهان آیا میسر هست یا نه؟

با توجه به نکات فوق و جهت تبیین بیشتر موضوع باید گفت: انسان اگر بداند که بقاء و معنایش به عالم دینی است و متوجه باشد عالم دینی غیر از محیط دینی است، در هیچ شرایطی نمی تواند از عالم دینی دل بکند. آنچه در این رابطه باید مورد توجه باشد اولاً: معنای عالم دینی است و ثانیاً: این که مواظب باشیم چیزی را به جای عالم دینی جایگزین نکنیم.

عرض شد که انسان؛ بالذات مجرد است. مجردبودن ذات انسان به این معنی است که ذات او آزاد از زمان گذشته و آینده، همواره در حال بقاء است. در حال بقاء بودن یعنی همین حالا می تواند با خود روبه رو باشد و همه ی وسعت خود را بیابد. در حالی که موجود دارای حرکت، همواره بعضی از وجوهش برایش ظاهر است. انسان در عینی که در ذات خود مجرد است، تجرد او، تجردی است فوق تجرد ملائکه، چون تجرد انسان «مِنْ رُوحِي» (۱) است، و از مقام روح که به جهت شرافت و عظمتش خداوند به خود نسبت داد، بهره مند است. (۲) مقام روح، مقام فوق ملک است. تجرد ملک بنا به گفته ی خودشان در قرآن، تجرد «مَا مِنَّا إِلَّا وَ لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (۳) است، می گویند؛ هیچ کدام از ما را مقامی نیست، مگر مقامی معلوم و محدود. یعنی هر کدام در مرتبه ای خاص قرار دارند؛ یکی در مرتبه ی علم است، یکی در مرتبه ی رزق دادن و یکی در مرتبه ی احیاء، اما انسان از آن جهت که خلیفه الله و حامل همه ی اسمای الهی است، مقامش مقام جامع همه ی اسمای الهی است. پس اگر انسان توانست با خود باشد با همه ی هستی خواهد بود. چون هستی تجلی اسمای الهی است. در حالی که جبرئیل علیه السلام وقتی با خود باشد، با آن اسمی که عامل تجلی میکائیل علیه السلام

ص: ۷۲

-
- ۱- سوره ی حجر، آیه ۲۹.
 - ۲- همان طور که خداوند بیت الله الحرام را به جهت شرافتی که دارد به خود نسبت داد و فرمود؛ «بیتی»، با این که خداوند مکان ندارد تا خانه داشته باشد، خداوند به جسم و روح نیز تقسیم نمی شود که روح داشته باشد، بلکه روح به عنوان عالی ترین مخلوق مطرح است، منتها چون شرافت عالی دارد آن را به خود نسبت داد.
 - ۳- سوره صافات، آیه ۱۶۴.

است، نیست. ولی انسان اگر با خود باشد با همه ی عوالم هستی یگانه است. دانشمندان اسلامی می فرمایند وسعت نفس ناطقه ی انسان لایقِف است و هیچ حدّی از مراتب عالم وجود آن را محدود نمی کند، مگر ذات احدی و جنبه ی واجب الوجودی خداوند، که آن تنها حدّی است که حدّ انسان نیست و حدّ خالق انسان است.

معنی بازگشت به خود

با توجه به نکته ی فوق اگر انسان توانست خود را از زمان و مکان و توهمات آزاد کند و عالم خود را کشف نماید، همه ی هستی را یافته است، پس وقتی خود را کشف کرد چیزی نمی خواهد تا خود را برای رسیدن به آن چیز حرکت و تغییر دهد، «شدن» و تغییر لازمه ی نداشتن است. انسان در ذات خود «بودن» و بقاء است. تحرک های انسان یعنی یافتن خود. پدیده های مادی تحرکشان در راستای تبدیل قوه به فعل است، انسان تحرکش خودیابی است تا از ناخود ها به خود اصیل خود برگردد. به این معنی همه ی فعلیت ها را دارد ولی از آن ها غافل است، در حالی که حرکت در عالم ماده یعنی تبدیل قوه به فعلیت. ولی در مورد انسان موضوع این طور نیست، کافی است او نظر خود را از محدودیت ها آزاد کند، فقط همین. به همین دلیل روز قیامت که انسان دیگر نظرش به دنیای محدود نیست ملتفت سرمایه های خود می شود. انسانی که نظر خود را از محدودیت های عالم ماده منصرف کند، همین حالا- قلب او با حقایق عالم غیب و قیامت روبه رو می شود. کمال انسان به خودیابی است. باید از

عواملی که او را از خودش جدا می کنند فاصله بگیرد، حال اگر به خودش برگشت، می بیند که همه چیز نزد اوست و فقط خدا را در منظر خود می یابد. قرآن می فرماید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ»؛^(۱) خودتان را داشته باشید و حفظ کنید. همچنان که می فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» بنی آدم را به واقع بزرگ داشتیم. این تکریم و بزرگ داشتن، تکریم نفسی است نه نسبی، یعنی ذات انسان، بزرگ است، کافر و مؤمن هم ندارد. بنی آدم بالذات تکریم شده است و لذا کمالش به این است که آنچه را بالذات دارد کشف کند. و در همین رابطه باید گفت: برگشت به خود، برگشت به همه ی خزینه ها است، و در این حالت دیگر اضطرابی برای او نمی ماند.

مقام بقاء یا عالم دینی برای انسان، مقام خودیابی است که آن اصیل ترین سرمایه است، عالمی به غیر از عالم دینی برای انسان، عالم ناخود است که سرمایه ی پایداری برای او نیست. وقتی انسان خود را یافت و متوجه وسعت کمال خود شد، هر چیزی که او را به خودش نزدیک کند برایش ارزشمند می شود. از یک طرف، خداوند تمام اسماء الهی را در قرآن متجلی کرد، از طرف دیگر قرآن می فرماید: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛^(۲)

خداوند همه ی اسماء الهی را به آدم تعلیم داد. پس قرآن قصه ی جان ماست و دین تفسیر خودِ اصیل ما می باشد و خواندن قرآن، ورق زدن خود است. حالا- اگر کسی بهتر از خودمان ما را ورق زد دامن او را می گیریم، مثل پیامبر و امامان علیهم السلام .

ص: ۷۴

۱- سوره تحریم، آیه ۶.

۲- سوره بقره، آیه ۳۱.

اگر کسی «در عالم خود بودن و سیر در خود» را متوجه شد نمی تواند به کم تر از آن دل ببندد، از طرفی شرایط بقای با خود و سیر در خود، فقط از طریق دین ممکن است که محل تجلی همه ی اسماء الهی است. پس انسان به واقع نمی تواند به کم تر از قرآن و سخن اولیای معصوم علیهم السلام دل ببندد. قرآن از آن جهت کشف تمام محمدی صلی الله علیه و آله است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از دریچه ی جان خود با عالی ترین درجه ی هستی یعنی خداوند ارتباط برقرار کرده و حقیقت خود او از یک جهت و حقیقت همه ی هستی از جهت دیگر به آن حضرت القاء شده است. به عبارت دیگر افق جان پیامبر صلی الله علیه و آله نورانی شده است که توانسته اند همه ی اسرار هستی را کشف کنند.

عالم دینی عالم ارتباط با خود از یک طرف و حاضر شدن در عالم بقاء از طرف دیگر است، و به همین جهت ارتباط با خود، شامل ارتباط با همه ی هستی خواهد بود، چون وسعت انسان نسبت به حضور در عوالم وجود، لایقف است. همه ی همت ما باید در راستای یافتن حقیقت خود باشد، حتی در کارهای اجتماعی، من و شما برای یافتن خود و رفع حجاب های خود به کمک دیگران می رویم، همه ی خدماتمان به دیگران را باید در زاویه ی کشف بیشتر خود که در راستای ارتباط با عالم بالا است، انجام دهیم. لذا گفت:

سرا

خالی است از بیگانه، می نوش

که

جز تو نیست ای مرد یگانه

آنچه در بیرون جان ما است، غیر ما است، حتی وقتی به پدیده های بیرونی علم پیدا می کنیم، نفس ما صورتی در ازاء صورت بیرونی در درون

ص: ۷۵

خود ابداع می کند، صورت بیرون، مُعَدَّ است تا نفس در درون خود صورتی مطابق آن ابداع نماید، و به عبارت دیگر صورت بیرونی معلوم بالعرض است، معلوم بالذات ما آن صورتی است که نفس انسان در درون خود دارد. وقتی تا این حد ما با خود ارتباط داریم که علم به اشیاء بیرونی یک نحوه ارتباط با صورت آن ها در درون نفس است، پس نباید از عالم خود بیرون آمد. هر کس از خود غافل شد بی خود می شود. این که سؤال می شود عالم دینی چگونه عالمی است، با در نظر گرفتن مباحثی که گذشت، می گوئیم عالم دینی عالم بقای با خود است، «غیر» که شما نمی شود، خود ناخودشده را نمی توان خود گرفت، و ناخود ما در زمان زدگی ما ظاهر می شود.

وقتی چگونگی عالم دینی روشن شد و موضوع تجرد نفس و لایق بودن آن درست تبیین گشت، به خوبی پذیرفته می شود، کسی که خود داشته باشد حتماً خدا دارد، زیرا عرض شد مقام انسان «روح» است و «روح» بی واسطه در قرب با خداست، مقام روح جامعیت همه ی عوالم است، در عین قرب با حق. (۱)

کافی است - آزاد از زمان و مکان - نظر کند، حق را در منظر خود بی واسطه می بیند. و به همین جهت عرض شد همه ی انسان ها استعداد وارد شدن به عالم دینی را دارند، و وقتی هم کسی وارد عالم دینی شد به راحتی با معنویت خود به سر می برد.

ص: ۷۶

۱- قرآن در رابطه با مقام روح در آیه ی دوم سوره نحل می فرماید: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ...» خداوند ملائکه را به کمک و نور روح که آن روح از امر خدا است، نازل می کند. پس روح در مقام خود، در مقام جامعیتی است که ملائکه از آن نزول و ظهور می کنند.

وقتی انسان توانست در عالم دینی مستقر شود، در آن حالت متوجه ی نسبت خود با خداوند می گردد، که او «رب» است و ما «عبد». انسان در چنین حالتی همه چیز را از زاویه ی وظیفه می بیند تا از آن طریق عبودیت خود را که عین ربط به پروردگارش است، محفوظ بدارد. تمام تلاش انسان در آن حالت حفظ نسبت خود با پروردگارش است. به همین جهت ملاحظه فرموده اید؛ هرکس در عالم دینی وارد شد نه تنها نمی خواهد از آن عالم بیرون آید، بلکه نهایت تلاش را می کند تا آن عالم برایش محفوظ بماند. آنچنان در وطن اُنس با خود و خدا زندگی می کند که هرچیزی بخواهد او را از آن وطن مألوف جدا کند دشمن می دارد، حتی اگر آن چیز نفس خودش باشد، فریاد می زند که ای خدا!

باز

خَر ما را از این نفس پلید

کاردش

تا استخوان ما رسید

این حالت اُنس با خود و خدا را «حال حضور» می گویند، انسان با تمام وجود خود با خدا مرتبط است، و این شیرین ترین بودن است. چون در این حالت غیری در میان نیست که او را به سوی وجود و غنا ببرد و بودن با آن برایش شیرین باشد، خودش در حالت غناست. اگر کسی توانست به چنین حال حضوری برسد دیگر در دوران پیری و در قبر و برزخ تنها نیست. انسانی که در حال حضور است از طریق ذکر و دعا و نماز، آن حضور را نگه می دارد و رشد می دهد، حتی وقتی در ذکر زبانی نیست، در ذکر نفسی است، در آن حالت، وجود آدم برایش عین ذکر است. وقتی هم که در بین آدم هاست با آن ها به سر نمی برد، با تکلیف خود زندگی می کند و

در سیر کشف سرمایه‌ی وجود خود می‌باشد. حتی وقتی هم به جبهه‌ی جنگ با دشمن اسلام می‌رود تلاش می‌کند خود را کشف کند. چنین انسانی در هر حال با خود به سر می‌برد.

مقابل عالم دینی و آن همه آرامش، حالت اضطراب و حرکت است و چون نفس انسان عین تعلق است، با هر عالمی تماس بگیرد حکم آن عالم بر جان او جاری می‌شود. به قول فارابی؛ روح انسان جنسی لطیف دارد و با هر چه روبه‌رو شود از آن متأثر می‌گردد. با توجه به چنین خاصیتی است که باید با عالم غیب ارتباط پیدا کرد تا حکم آن عالم بر جان انسان جاری می‌شود. روشن شد بزرگ‌ترین خزینه‌ی غیب، خود ما هستیم، باید از آنچه خودمان را از ما می‌گیرد فاصله بگیریم. بر همین اساس فرموده اند نظر قلبی به دنیا یا حبّ دنیا، بزرگ‌ترین مانع ورود به عالم دینی است و بزرگ‌ترین سرمایه‌ی ما را از ما می‌گیرد و حکم خود را در جان ما سرایت می‌دهد. ذات دنیا عین حرکت است، حرکت هم یعنی اضطراب و عدم آرامش، لذا بی‌حوصلگی و اضطراب و بی‌حکمتی نتیجه‌ی نظر قلبی به عالم ماده است.

در چه عالمی زندگی می‌کنیم؟

ما همواره و در هر حال از منظر عالمی که در آن هستیم حوادث را بررسی می‌کنیم. در عالم دینی وقتی با حادثه‌ای روبه‌رو می‌شویم حتماً وجود آن را در راستای حکمت الهی و مصلحت پروردگاری اش می‌دانیم. حادثه‌ها را در رابطه با غایت و مصلحتی که خدای عالم دنبال می‌کند

تحلیل می کنیم و به چگونگی وقوع حادثه اعتنایی نداریم. می دانیم علت هلاکت فراعنه ظلمی بود که می کردند، خیلی مهم نیست که چگونه هلاک شدند، به همین جهت هم قرآن خیلی به چگونگی هلاکت اقوام نمی پردازد. علت غائی و هدف را بررسی می کند، نه علت فاعلی را. زیرا غایت نگری، انسان را به افق های بالای زندگی سوق می دهد ولی نگاه به چگونگی وقوع حادثه ها، انسان را گرفتار خودش می کند. در عالم دینی وقتی هم در جامعه حاضرید از زاویه ی ارتباط با حق با جامعه ارتباط دارید، اما همین که اجتماع را از زاویه ی دینی ندیدیم، مشغول غیر می شویم و از عالم دینی خود بیرون می افتیم.

همچنان که روشن شد برای حفظ عالم دینی و بودن در آن عالم باید در وظیفه به سر برد. اگر می بینید علامه ی مجلسی یا علامه ی طباطبائی «رحمه الله علیهما» با یک حوصله ی تاریخی کتاب می نویسند این نوشتن غیر از نوشتن مطالبی است که یک روزنامه نگار معمولی می نویسد تا نظر مردم را جلب کند، و خیلی زود و با عجله می خواهد حرفش را تمام کند. علامه ی طباطبائی «رحمه الله علیه» با نوشتن می خواهند بود خود را در آن سعه ای که با همه ی عوالم هستی مرتبط است، حفظ کنند، صدها کتاب ورق می زنند تا به حکم وظیفه چند صفحه ای بنویسند. اگر هم آن مطلبی که به دنبال آن بودند به دست نیاوردند باز هم بقای خود را دارند، چون پای وظیفه و حفظ نگاه به حق در وسط است. کتاب می خواند یا کتاب می نویسد تا در عالم دینی خود مستقر باشد و به همین جهت در همه ی

کارها در سکینه و آرامش هستند، نگاهشان به غیر نیست، در تلاش برای حفظ نگاه به حق اند، نگاه به بیرونی ها ندارند تا او را جذب کنند.

دین یعنی دریچه ای که انسان را به خودِ اصیل اش برمی گرداند،^(۱) تا به خزینه های وجودی که خدا در جان او نگاشته دست پیدا کند. گفت:

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست

از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

دینِ خدا تو را به عالمِ آرامش و وسعت برمی گرداند، به همین جهت آن را به عنوان بار نباید به خود و دیگران تحمیل کنیم، دین یار جان انسان است، به همین جهت در رابطه با دینداری باید از خود پرسید؛ اولاً: با دینداری به کجا می خواهیم برویم؟ ثانیاً: اگر با دینداری خود به مطلوب اصلی که همان عالمِ دینی است نرسیم، چه بر سر خود و دیگران آورده ایم؟ طلبه ای که خودش عالم ندارد و شخصیتش، شخصیت زمان زده و از هم پاشیده ای است مردم را به چه چیزی دعوت می کند؟ در عالم داری روحانیت ما همین بس که وقتی مردم به آن ها نگاه می کنند باید از عالم آن ها خوششان بیاید و حسرت عالمی را بخورند که آن ها در آن قرار دارند و برای بهره بردن و نزدیکی به آن عالم، دنبال آن ها راه بیفتند. از طریق دینداری باید عالم دینی پیدا کرد و آن قدر آن عالم باید پسندیدنی باشد که هر کسی طالب آن گردد. نمونه ی آن، عالمی بود که حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» در آن مستقر بودند، به همین جهت هر کس با ایشان به نحوی ارتباط پیدا می کرد اقرار می کرد که طالب چنان عالمی است که

ص: ۸۰

۱- برای بررسی این موضوع به نوشتار «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» از همین نویسنده رجوع فرمایید.

ایشان در آن به سر می بردند. طلبه باید عالم داشته باشد و نه تنها مستمعین و مخاطبان او، او را از آن عالم بیرون نیاورند، بلکه او بقیه را به سوی آن عالم بکشاند تا آن ها هم مزه ی دینداری را بچشند و هرگز دینداری را رها نکنند.

منافقی که ظاهر اسلام را گرفته و یا مسلمانی که اهل دنیاست به هیچ وجه عالم دینی پیدا نمی کند لذا به هر عالمی سر می زند و هر روز گمشده ی خود را در چیزی جستجو می کند.

چگونگی زندگی در عالم دینی

اگر کسی توانست رویکرد خود را در دینداری، به سوی عالم بقاء قرار دهد، آرام آرام با آن عالم روبه رو می شود. انسان برای پیدا کردن تفسیری صحیح از زندگی دینی دائم باید تلاش کند. انسان دیندار یعنی کسی که می خواهد دائم در درون خود سیر و تفکر و تدبّر نماید، این سیر؛ غیر از درس خواندن در دانشگاه است که بیشتر نظر به بیرون دارد، و به همین جهت دروس در آن جا بار جان است و نه یار جان. در حالی که در زندگی دینی درس و مطالعه برای به دست آوردن کار و شغلی نیست و به همین جهت آن مطالعات عین استقرار در «وجود» است. علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» از آن جهت سال های متمادی با پشت کار تمام المیزان را می نوشتند که بودشان عین نوشتن المیزان بود. در برگشت امام خمینی «رضوان الله علیه» از پاریس وقتی خبرنگار از ایشان پرسید چه حالی دارید؟ فرمودند هیچی، یعنی بودن من در عالم دینی ام عین فریادزدن بر سر شاه

است، نه این که این کار تحمیلی باشد بر جانم، انگیزه‌ی ایشان در مبارزه با شاه، همان باقی ماندن در بودن و بقایی است که در زندگی دینی برای خود تدوین کرده بودند.

جمهوری اسلامی شرایط دعوت به عالم دینی است، ما باید حداکثر استفاده را از این شرایط بکنیم و متوجه باشیم، اندیشه‌هایی که از دین برای هرچه بیشتر نزدیکی به دنیا استفاده می‌کنند عالم دینی را در فضای نظام اسلامی از بین می‌برند. باید دنیا را مسجد ارتباط با خدا کرد، رفاه یعنی شرایطی که بتوانیم جهت‌گیری خود به سوی خدا را به راحتی محقق کنیم. بعضی‌ها با تعریفی که از دین می‌کنند و یا با شرایطی که به وجود می‌آورند، ما را از عالم دینی فاصله می‌دهند حتی ولایت فقیه را که شرایط حاکمیت حکم خدا است، طوری تعریف می‌کنند که گویا برنامه‌ی یک حزب است در مقابل حزب رقیب؛ در حالی که اگر عالم دینی درست معرفی شود بهترین شرایط دین داری این است که در زمان غیبت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه یک فقیه جامع الشرایط، رهبری نظام را به دست بگیرد.

عالم جوانان اگر از عالم دینی درآمد با نصیحت به آن‌ها برای انجام دستورات دین چیز پایداری به دست نمی‌آید، تا آن جا که می‌خواهند به اقل وظیفه اکتفا کنند. اما انسانی که عالم دینی برایش شیرین شد، در انجام وظایف دینی به بیشترین می‌پردازد. در نظام اسلامی می‌توان افراد جامعه را به جایی رساند که سعی کنند برای رفع حجاب بین خود و خالقشان نهایت بندگی را انجام دهند.

وقتی مزه‌ی اسلام به کام جان ما شیرین می‌افتد که همه‌ی دین را بپذیریم و این محقق نمی‌شود مگر آن که رویکرد ما از دینداری، رسیدن به عالم دینی باشد. در آن حالت تلاش انسان برای هرچه بیشتر فهمیدن دین و انجام دستورات دین است.

اسلام را یک وقت از نگاه عالمان و عارفان می‌بینیم، یک وقت با نگاهی سطحی و قالبی به آن نظر می‌کنیم. این دو نگاه به اسلام ما را به یک نتیجه نمی‌رساند. با نگاه سطحی و قالبی ممکن است دست به گناهایی که منجر به جهنمی شدن ما شود، نزنیم ولی با آن نگاه وارد عالم دینی نمی‌شویم تا در اثر آن همین حالا جان ما از گناه متنفر باشد. انسان دیندار باید سعی کند عالم داشته باشد و از درون خود پنجره‌ای به سوی عالم غیب باز کند. انسانی که عالم دارد با خود زندگی می‌کند. مسلمان بی‌عالم، عجول و پرمطالبه و کم‌فکر است، اگر ده روز در جایی ساکن شد و یا با یک بحث طولانی روبه‌رو گشت، هم خودش خسته می‌شود، هم دیگران را خسته می‌کند، چون آشیانه ندارد، از این شاخه به آن شاخه می‌پرد، نه خودش قرار و ثبات دارد و نه اجازه‌ی قرار و ثبات به اطرافیان می‌دهد.

اگر یک سال با علمایی مثل علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» به سر ببرید عالم دار می‌شوید اما گاهی ده سال با بعضی از اهل علم به سر می‌برید، بدون آن که به عالم واقعی وارد شوید چون خود او هم آشفته و بی‌عالم است. در مورد آیت الله جلوه گفته‌اند آنچه‌ان طلبه‌هایشان متمایل به حالات استادشان می‌شدند و آنچه‌ان حسرت احوالات استادشان را می‌خوردند که

نه تنها ناخود آگاه طرز قرار گرفتن عمامه و پوشیدن لباس و نعلینشان شبیه استاد می شد، حتی آهنگ صدایشان تغییر می کرد. یعنی تماماً می خواستند استادشان شوند.

مولوی وقتی شمس را می بیند او را رها نمی کند، مولوی از لحاظ اطلاعات و عرفان نظری از شمس کم تر نیست. اما شمس عالمی دارد که مولوی سال ها به دنبال آن بود. آیت الله بهاء الدینی عالمی داشتند که تمام وقت در آن به سر می بردند. به مرور باید عالم دار شوید تا به مرور محتاج نظر و رأی بقیه نباشید، آن وقت به حکم وظیفه و به حکم بقاء زنده اید، و با بودنتان می توانید به هر انسان مضطربی که به دنبال بقاء است آدرس بدهید. روحانی وقتی عالم ندارد عملاً روحانی نیست و این است که مردم می گویند روحانی نمی خواهیم، منظورشان آن نوع روحانی است که در بی عالمی به سر می برد. ولی یک روحانی که سی سال در یک محل، در عالم دینی خودش زندگی می کند و مجسمه ی انسان عالم دار است، آنچنان در آرامش است که همه حسرت او را می خورند، هرگز قلب آن ها اجازه نمی دهد کوچک ترین توهینی به او بکنند، این نوع از روحانیون بی وطن نیستند، سراسر زندگی آن ها حضور و بقاء است و بقیه را نیز با گفتار و رفتار خود به آن عالم دینی دعوت می کنند.

تفاوت حوزه با دانشگاه

عالم حوزه ی علمیه غیر از عالم دانشگاه است، به همین جهت هرگز نباید نگاه عالم حوزوی را از دست بدهیم و گرنه شرایط ایجاد عالم دینی

از دست می رود. در حوزه طلبه ای تربیت می شود که با خود است، لذا اندیشه اش عمیق است و اضطراب ندارد، نه استاد و نه طلبه هیچ کدام اضطراب ندارند. طلبه اگر روحاً دانشگاهی شد دیگر نه بهره ی درستی از دین می گیرد و نه می تواند بهره ی درستی به مخاطبین خود بدهد. برای فهم دین بیش از جمع اطلاعات، حالت آرامش وطمأنینه نیاز است. حوزه اگر دانشگاه زده شد و حکمت و وقار خود را از دست داد فردا دیگر مجتهد به معنی واقعی آن نداریم که از افق عالم دینی به همه چیز بنگرد و نظر دهد. ممکن است کسی اطلاعات کاملی از دین داشته باشد ولی مجتهد نباشد. اجتهاد؛ ملکه ای است که خداوند پس از آزاد شدن فرد از زمان زدگی بر او اشراق می کند. کسی که روحش آرام نیست و با عالم غیب تناسب ندارد، اشراقی از غیب نمی گیرد، بیشتر مجبور است فکر کند تا چیزی به دست آورد. کلیه ی علمای تعلیم و تربیت، اعم از مجتهدان، مفسران، معلمان و مادران اگر عالم پیدا کردند، به سکینه و آرامش می رسند و در چنان حالت بقاء و استحکامی آماده ی پذیرش اشراقات عالم غیب می شوند، و در آن صورت مترّبی را به واقع و به معنی جامع آن تربیت می کنند و در مسیر صحیح قرار می دهند و ابعاد وجودش را به بصیرت می کشانند.

انسانی که در عالم دینی مستقر نیست، در واقع بی عالم است و به همین جهت همواره حسرت بقیه را می خورد و می خواهد مثل بقیه باشد، چون می داند آنچه دارد پوچی است و نتیجه می گیرد آنچه من می خواهم همان است که نزد بقیه است، و حسرت خوردن از عالم دیگران او را آزار می دهد. در حالی که اگر در عالم دینی که مقصد حقیقی هر انسانی است،

مستقر شد چیزی بیرون از آن نمی خواهد تا حسرت حالات بقیه برای او مطرح باشد و در همین راستا انسانی که در عالم دینی مستقر است از غرب زدگی و اشراف زدگی آزاد است، چون هیچ کدام از این عالم ها را نمی خواهد و رنگ و لعاب آن ها او را جذب نمی کند.

گذر از چیستی به سوی هستی

سؤال: شما همواره در جواب این سؤال که چگونه متوجه حقایق شویم تا در عالم دینی قرار بگیریم می گوئید: «باید قلب خود را متوجه عالم غیب نمود» ولی روشن نمی کنید که قلب را بالأخره به چه چیز متوجه کنیم؟

جواب: شما از طریق برهان عقلی متوجه وجود عالم غیب می شوید، منتها برهان عقلی ما را متوجه مفهوم حقایق غیبی می نماید، ولی ما علاوه بر عقل، «روح» و «قلب» هم داریم که می تواند با «وجود» حقایق ارتباط برقرار کند و نه با مفهوم آن ها. از طرفی می دانید که «وجود» تعریف بردار نیست، «فقط هست». شما در سؤال هایتان از چیستی ها سؤال می فرمایید، در حالی که بنده می خواهم شما از چیستی بگذرید و با «هست» مرتبط شوید، پس انتظار نداشته باشید چیز خاصی را به شما معرفی کنم. وقتی متوجه باطن عالم شدید عالمی که عالم چیست ها نیست و در عین ثبات و عدم تغییر، ملکوت هرچیز است با شما روبه رو می شود. از طریق انصراف قلب از کثرات و چیستی ها و توجه دادن آن به «وجود» می توان با حقایق مرتبط شد و با آن ها انس گرفت و در آن راستا برای خود عالمی پیدا کرد. چون

وجود حقایق؛ وجود روحی و باطنی است و با روح و قلب می توان آرام آرام به آن ها توجه کرد و آن ها را یافت. به نظرم اگر از اول تا حالا موضوع را با دقت دنبال فرموده باشید این که عرض می کنم با توجه قلبی می توانید وارد عالم دینی شوید برایتان عملی خواهد بود. قرآن هم همین روش را مطرح می کند و می فرماید؛ «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (۱) آیا نباید به ملکوت و آن جنبه ی غیبی آسمان ها و زمین بنگرند. پس ملکوتی هست و باید به آن توجه کرد و آن را در منظر جان خود قرار داد. اگر با این نوع توجه، که مسلّم توجه قلبی است، چیزی دیده نمی شد خداوند ما را به دیدن و توجه کردن به آن دعوت نمی کرد و اگر راه دیگری مثل فکر کردن، وجود داشت ما را به همان راه دعوت می فرمود. در توجه به ملکوت عالم باید قلب را از کثرت ها منصرف کرد و به جنبه ی وحدت و ملکوتی عالم نظر انداخت.

برای این که راه و رسم نظر به ملکوت بر ایمان گشوده شود نظر به نفس مجرد خود راه بسیار خوبی است، نفس هر انسان همان ملکوت تن انسان است لذا اگر توانستیم نفس خود را نظاره کنیم، راه نظاره کردن بر ملکوت عالم را پیدا کرده ایم. همچنان که عرض شد وقتی نفس را آزاد از زمان و مکان و چیستی و ماهیت نظاره کردیم، با «وجود» آن روبه رو می شویم، از طریق ارتباط نفس با «وجود»، راه ارتباط با وجود مطلق گشوده می شود و این همه ی مقصد است. می ماند که باز در مورد «عوامل» درست دیدن «نفس» احتیاج است کمی صحبت شود و از آن مهم تر باید موضوع «موانع»

ص: ۸۷

ارتباط با نفس نیز شناخته شود که در این دو مورد در سلسله بحث های «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» ان شاء الله موضوع را دنبال می کنید.

سؤال: چه تفاوتی بین «مقام رضا» که از خصوصیات عالم دینی است با روحیه ی ظلم پذیری وجود دارد؟

جواب: مقام رضا، یک حالت روحانی است که در اثر آن انسان از یک طرف دائماً خود را بدهکار خدا می داند و نه طلب کار، و از طرف دیگر همیشه مطمئن است آنچه از طرف خدا می رسد بهترین چیز است و لذا همان چیز را می خواهد که او داده است، حتی وقتی خدا او را تنبیه می کند، می داند آن تنبیه برای اصلاح اوست و هنوز خداوند او را شایسته ی برگشت به نور بندگی می داند، و در نتیجه از همان تنبیه نیز راضی است و آن را مایه ی امید می داند، تا آن جا که روحیه ای برایش به وجود می آید که نمی داند از سختی های الهی باید بیشتر شکر کند و یا از راحتی های او. چنین انسانی به حکم وظیفه و با آرامش تمام نه تنها ظلم پذیر نیست بلکه با آمریکا هم درگیر می شود. مثل امام خمینی «رضوان الله علیه» که فرمودند: «آمریکا شیطان بزرگ است»؛ ایشان مثل همان تقابلی که با شیطان داشتند با آمریکا داشتند، و چنین مقابله ای روحیه ی آرامش و رضا را از ایشان نمی رباید. نه مثل بعضی از مبارزان که در عینی که می خواهند یقه ی دشمن را پاره کنند، یقه ی خود را نیز پاره می کنند. در عالم دینی انسان نه ظالم است نه ظلم پذیر، بلکه بنده ی خداست حالا اگر بندگی اقتضا کرد تا زمان زیادی از زندگی را صرف مبارزه با آمریکا بکند، این کار را به عنوان بندگی انجام می دهد. نمونه ی این نوع بندگی در کربلا

است. آیا برای شما زیباتر از کربلا قابل تصور است؟ آخرین نفر در صحنه ی کربلا یعنی امام حسین علیه السلام بشّاش ترین بشر تاریخ است. (۱) این همه قدرت و نیرو، برای انسان مصیبت زده ای که تمام یارانش را شهید کرده اند از کجاست، که به تنهایی سه بار لشکر سی هزار نفری عمر سعد را عقب می راند.

ما در رقابت هایی که با افراد داریم چون آن رقابت ها بر اساس وظیفه ی دینی نیست اولاً؛ خیلی زود عصبانی می شویم، ثانیاً؛ خودمان را هلاک می کنیم. در صورتی که سیدالشهداء علیه السلام نشان دادند در مقابله با دشمن به عالمی وصل اند که عین وحدت و قدرت و بقاء است و به همین جهت با وجود آن همه مصیبت در حالت رضایت به سر می بردند.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ و برکاتہ»

ص: ۸۹

۱- راوی می گوید: من در میان دو لشکر ایستاده بودم و امام حسین علیه السلام را می دیدم که در حال جان دادن بود «فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَطُّ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا» (بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۵۷) به خدا قسم هرگز قتیلی را ندیدم که آغشته به خون خود باشد و از حسین علیه السلام نیکوتر و از نظر صورت نورانی تر باشد.

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین

بحران دنیای متجدد، رنه گنون- ترجمه ضیاء الدین دهشیری

سیطره کفایت، رنه گنون- ترجمه علی محمد کاردان

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی «رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمه الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

احیاء علوم الدین، ابو حامد غزالی

کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد بلخی

دیوان حافظ، شمس الدین محمد شیرازی

مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه، امام خمینی «رحمه الله علیه»

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

کشف المحجوب هجویری، علی بن عثمان الجلابی هجویری

الملاحم و الفتن، سید ابن طاووس

شرح فصوص قیصری

گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی، اصغر طاهرزاده

علل تزلزل تمدن غرب، اصغر طاهرزاده

فرهنگ مدرنیته و توهم، اصغر طاهرزاده

«نیاز به علم مقدس» و «انسان و طبیعت»، دکتر سید حسین نصر

ص: ۹۰

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

• جوان و انتخاب بزرگ

• آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین

• ده نکته از معرفت النفس

• معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)

• از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)

• معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی

• ماه رجب، ماه یگانه شدن با خدا

• روزه، دریچه ای به عالم معنا

• صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح

• فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱ و ۲)

• مقام ليله القدری فاطمه علیها السلام

• بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

• زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام

• کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)

• مبانی معرفتی مهدویت

• جایگاه و معنی واسطه فیض

• زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان

• دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

• گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی

• علل تزلزل تمدن غرب

• فرهنگ مدرنیته و توهم

• جایگاه رزق انسان در هستی

ص: ۹۱

• هدف حیات زمینی آدم

• زن، آن گونه که باید باشد

• آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم

ص: ۹۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

